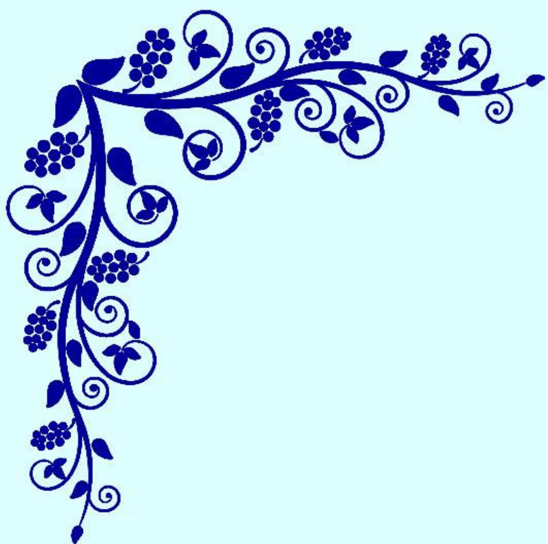
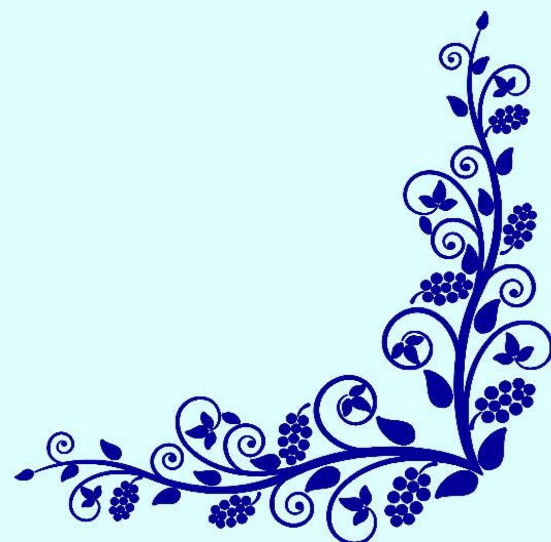


چه توانیم کرد؟

نویساد



نویسنده :	نویساد (هیئت تحریریه)
نام دفتر :	چه توانیم کرد؟
چاپها :	ندارد
پراکنش (اینترنتی) :	یکم : آبان ۱۴۰۳ در کانال تلگرامی پاکدینی (@pakdini) ؛ دوم : آبان ۱۴۰۳
جای پراکنش :	کانال تلگرام
	این دفتر از سوی «باهَمادِ پاکدینان» و بدست «کوشادِ تلگرام» پراکنده می‌گردد.
جُستار :	در پیرامون نیرو و سرمایه‌ی اجتماعی مردم بعنوان راه چاره به گرفتاریها و درماندگیها
شمار صفحه‌ها :	۴۷
ویژگیهای بیرونی :	رنگ صفحه : آبی آسمانی ، رنگ حروف : سرمه‌ای ، اندازه‌ی حروف : شماره‌ی ۱۵
رده‌ی ویرایش :	دو بار غلطگیری و ویراییده شده

پایگاه احمد کسروی https://kasravi-ahmad.blogspot.com
کانال پاکدینی https://telegram.me/Pakdini
کتابخانه‌ی پاکدینی در تلگرام https://telegram.me/kasravi_ahmad

از خوانندگان خواهشمندیم چنانکه بلغزشی برخوردند برای بهبود دفتر در پراکنش آینده ما را آگاه گردانند.

برای پرینت کردن این دفتر بهترست گزینه‌ی Print as grayscale را برگزینید.

فهرست

پیکره‌ها



بنام خدا

چه توانیم کرد؟

۱ـ آغاز سخن

حادثه‌ی دلگداز انفجار در معدن طبس (شهریور ۱۴۰۳) که به جان باختن ۵۲ تن از کارگران هم‌میهنمان انجامید ، گزارش آن در کانال پاکدینی در یازده بخش آمد و سخن را به گرفتاریهای صنعت در ایران و کوتاهیهای فراوان حکومت در این زمینه کشانید.

در آنجا نوید دادیم که این گفتگو را دنبال کرده به راه چاره‌ی اینگونه گرفتاریها بپردازیم. اینک به نوید خود کار می‌بندیم. لیکن باید دانست گرچه در آن گزارش سخن از معدن و صنعت و گرفتاریهای کشور در آن زمینه‌ها می‌رفت ولی امروز به هر زمینه‌ای از زندگانی اجتماعی که بپردازیم ، از آنگونه گرفتاریها در آنها نیز خواهیم دید. پس گفتگو از راه چاره‌ی آنها همگانی (عمومی) است و در هر کدام از آن زمینه‌ها راست درمی‌آید. اینست این نوشتار را مستقل می‌توان شمارد و نتیجه آنکه فهم مطلب به کسانی که آن گزارش را نخوانده‌اند هیچ دشواری نخواهد داشت.



کسانی پس از آگاهی از گرفتاریهای پیچاپیچ و آلودگیهای فراوان کشور ، پیش خود چنین می‌اندیشند : «از دست ما که کاری برنمی‌آید ، ناچار باید با این اوضاع ساخت!». در برابر آنان کسانی هم هستند که اندیشه‌شان سازش با گرفتاریها و آلودگیها نیست ، تلاش برای بهبود است و اینست می‌پرسند : «اکنون چه باید کرد؟!».

«پاکدینی» یک راه «قطعی و ارجداری» بروی ایرانیان گشاده که ما از دیرباز به آن می‌کوشیم. «قطعی» از این نظر که علت گرفتاریها و چاره‌ی آنها را بما می‌شناساند و تاکنون آن را بارها با دلیلها و مثالها نشان داده‌ایم تا موضوع هرچه روشنتر گردد و جای چون و چرایی بازنماند. «ارجدار» نیز از این نظر که چون علت گرفتاریها و راه چاره دانسته شد ، هر زمان که بکار آغازیم و گامهایی در آن راه برداریم ، سود کوششها در دستمان خواهد بود. از ویژگیهای این کوششها یکی اینست که داستان «همه یا هیچ» یا دوگانه‌ی شکست یا فیروزی نیست. زیرا چنانکه خواهیم دید ، یکی از علتهای عمده‌ی بدبختیهامان ندانستن «حقایق زندگی» است ، که چون به روشن گردانیدن آن حقایق کوشیم ، از دانستن آنها تا ایران هست سود آن در دست بوده هرگز زیانی نخواهد بود.

این راه باید با متحول شدن مردم آغاز گردد. ما برآنیم که این توده اگر همچنان که هست بماند و هیچ تکانی نخورد ، حالش بهبود نخواهد یافت بلکه روز بروز بدتر نیز خواهد شد. پس برای بهبود اوضاع ، نیازمند یک تحول بنیادی هستیم. روشنتر بگوییم ، چنین نیست که با افزایش درآمد کشور (مثلاً بهای نفت) یا با گِله کردن و نالیدن یا رفتن این حکومت و آمدن دیگری ، کشور بتواند از بدبختیها رهایی یافته به شاهراه پیشرفت افتد. بلکه باید یک تحولی در اندیشه‌ها و رفتارها رخ دهد. (شرح این خواهد آمد).

کسانی با این اصل (حقیقت) همداستان نیستند. آنها می‌گویند : «همه‌ی تقصیرها بگردن حکومت است و چون «اینها» بروند ، کارها درست خواهد شد». دهها نادانی ، ناکاردانی ، سودجویی و اختلاس را که خودمان هم در آن گزارش آوردیم به رخمان کشیده خواهند گفت : «همه‌ی آنها ریشه در آلودگی این حکومت دارد. پس چه جای آنست که جز برانداختن حکومت به چیز دیگری بپردازیم؟!».

ولی ما با این اندیشه از چند راه مخالفیم.

۲ـ یک حکومت هنگامی پایدار ماند که دسته‌ی نیرومندی پشتیبانش باشد

نخست ، باید دانست که هر حکومتی برای پایدار ماندن و راه بردن کشور نیازمند صدهزارها تَـن کارمند و مدیر وفادار به او در وزارتخانه‌ها و اداره‌هاست. گذشته از این ، یک انبـوه چنـد میلیـونی از کارمندان اداره‌ها و کارگران و دیگران نیز هرچند همراهش نباشند ، نباید دشمنش باشند. اگر جز این باشد و هوادارانِ پافشاری نداشته باشد با یک کودتا خواهد برافتاد. اگرهم هوادارانِ پافشارش بـیش از آن باشند که با کودتا برافتد ولی رویهم‌رفته کم باشند ، ناچار خواستهایش به آسانی روان نخواهد شد و در برابرش جلوگیرهای (مانع) فراوان پیش خواهد آمد. برخی از گماردگان حکومت بسود دشمنانش خواهند کوشید ، برخی سود خود را بدیـده گرفتـه ناراسـتیها خواهنـد کـرد ، برخیهـا تـا تواننـد از فرمانهایش سر پیچند و کوتاه‌سخن کارشکنیها پدیدار خواهد شد که از آبرو و هم از تواناییش خواهد کاست و زمینه برای کاهش پشتیبانی مردم ازو فراهم خواهد آمد.

پس استواری یک حکومت بیش از همه بسته به آنست که دسته‌ای از مردم ، هوادارِ پافشـار او و آرمانهایش باشند. تاریخ تأییدها به این سخن دارد. برای مثال جنگهای استقلال‌طلبانه‌ی مصطفاکمال پاشا (آتاترک) در عثمانی (پس از جنگ جهانی یکم) را دسته‌ی «اتحاد و ترقی» پشتیبانی می‌کرد. او به پشتیبانی آنها توانست لشکرهای بیگانه را از ترکیه‌ی امروزی بیرون راند. همزمان بـا بنیـاد یـافتن جمهوری ترکیه در ۱۹۲۳ ، «حزب جمهوری خلق» را که دنباله‌ی دسـته‌های «اتحـاد و ترقـی» و «ترکهای جوان» بشمار می‌آمد بنیاد گزارد و این پشتیبانی بـود کـه حکومـت او را توانـا بـه انجـام «رفرمهای» بنیادی نمود و توانست در برابر دشمنانِ آن رفرمها پایداری کند. در همان زمانها رضاشاه نیز در ایران بکارهای بزرگی برخاست ولی هواداران او و کارهایش سازمان درستی نیافتند و حزبی یـا دسته‌ی سیاسی نیرومندی را پدید نیاوردند. از اینرو چون انگلیسها در ۱۳۲۰ او را ناچار به ترک ایران نمودند افسوسمندانه هیچ ایستادگی‌ای از مردم نمایان نگردید. این یکـی از پیشـامدهای افسـوس‌آور این کشور بوده است.

مثال دیگر : حکومت ملایان با پشتیبانیهایی که در سالهای نخست از سوی مردم دید (به نیک و بدش کار نداریم) توانست دشمنانش را از سر راه بردارد و هم جنگ هشت‌ساله را پشت سر بگزارد ولی چون بجای میهن‌پرستی و در اندیشه‌ی آبادی ایران بودن ، در اندیشه‌ی «کشورگشایی شیعی» و یک رشته پندارهای (خیال) کودکانه بود و همچنین پیاپی با ناکاردانیهای خود زندگانی را بر مردم سخت و توانفرسا گردانید ، رفته‌رفته پشتیبانی مردم را از دست داد و از سوی دیگر چون صف همراهانش را نیز از هزارها مردان و زنان بی‌آزرم (بی‌شرف) ، چاپلوس و دورویِ پول‌پرست تصفیه نکرد ، اینست سخت بی‌آبرو گردید. و همین هم شکستگاه او خواهد بود.

یک توده‌ای که در اندیشه‌ی برانداختن حکومت ستمکار خویش است ، گذشته از یک برنامه‌ی سنجیده برای رسیدن به آن آرمان ، یکی از چیزهایی که باید بدیده گیرد گِرد آوردن هواداران و پشتیبانانی است که از یکسو به اندازه‌ای باشند که کارها را همه در دست گیرند و از سوی دیگر همه خوشنام ، نیک ، فداکار و پیماندار باشند. این هم نیازمند آنست که ایشان به پرورش و نیک گردانیدن توده بکوشند تا از میانشان همدستان شاینده‌ای (لایق) برای بدست گرفتن کارها گرد آید.

این از زیانمندترین و رسواترین شیوه‌هاست که مردم را در همان ناآگاهی و نادانی نگاه دارند و کوششی در راه پرورش و نیکی ایشان نکنند و تنها به شورانیدن و برانگیختن احساساتِ کور آنها بکوشند و آن احساسات را پشتیبان خود بگیرند.

با چنین شیوه‌ای ، گیریم که به حکومت نیز دست یافتند ، آلودگیهای هوادارانشان هرچه زودتر آنها را بی‌آبرو خواهد گردانید و نقشه‌هاشان را بهم خواهد زد. اینها گذشته از آنست که چون از نخست میانشان یک هم‌اندیشگی و هم‌سخنی نبوده و چه‌بسا علت همدستیشان ، تنها دشمن مشترک و سودهای مشترک بوده ، سپس که به حکومت رسیدند میانشان دشمنی پدیدار گردد و به جنگهای درونی انجامد.

آنچه در زندگانی یک توده بیشترین تأثیر و اهمیت را دارد «رفتار حکومت» است. «رفتار حکومت»

آن تصمیمهایی است که می‌گیرد ، کارهایی است که می‌کند و پولهایی است که بکار می‌اندازد. بیایید برای چندگاهی تنها روی «رفتار حکومت» تمرکز کنیم و موضوع را نخست کلـی و جهـانی بدیـده گیـریم تـا ببینیم چه نتیجه‌ای از آن بدست می‌آید.

مثلاً ببینیم مردم جهان در زمینه‌ی رفتار حکومتهاشـان چـه اندیشـه و آرمـانی بسـر دارنـد ، و انتظارشان از آنان چیست؟! برای مثال ممکنست بخواهند حکومت مالیات کمتـری از ایشـان بگیـرد. پزشکی و درمان رایگان باشد. دبستان تا دانشگاه رایگان باشد. جلو کوچندگان بیگانـه گرفتـه شـود. بازرگانی چنان باشد که به تولیدکنندگان کشورشان آسـیب نزنـد و ماننـد اینهـا. همچنـین ببینـیم چشمداشتهای مردم ایران از حکومت چیست. مثلاً آیا ایرانیان تنها می‌خواهنـد حقـوق بازنشسـته‌ها بیشتر از این که هست باشد؟! کارگران و کارمندان نه پیمانی بلکه رسمی استخدام شـوند؟! زنـان بـه استادیومهای فوتبال آزادانه راه یابند؟! بی‌روسری به خیابانها درآیند؟! کنسرتهای موسیقی آزاد باشد و مانند اینها؟! آیا اینهاست خواستهای مردم از حکومت؟!

بیگمان نه. درخواستهای ایرانیان و نیز دیگر توده‌ها از حکومتهاشان تنها این چنـد چیـز نیسـت. پس باید دید دیگر چه چیزهاست و چگونه می‌توانند به همه‌ی آنها دست یابند.

۳ـ دمکراسی ، تنها راه رسیدن یک مردم به خواستهای مشروع خویش

دانشمندان و بزرگان سیاست در جهان ، نه به درخواستهای فرعی مردم و موضـوعاتی کـه خـود میوه‌های حکومت خودکامه (مستبد) است ، بلکه به ریشه‌ی آنها توجـه کـرده و گفته‌انـد : حکومـت خودکامه چه شاه ، چه پاپ یا پیشوای یک کیش و نیز کارگزارانشان هـر انـدازه هـوش گمارنـد بـاز نمی‌توانند از اشتباهات برکنار بمانند. اشتباهاتی که گاه بسیار پرآسیب تواند بود. هر اندازه نیکخـواه و دلسوز باشند و به مردم آزادی دهند باز هم این خطر هست که اندیشه‌های خود را گرانمایه‌تر از آنچه هست پندارند و رفته‌رفته تصمیم‌گیریها را در انحصار خود درآورند.

از آنسو ، درخواستهای توده هر زمان چیز دیگری است و چه بسا حکومتی با درخواستهای کم‌ارج مردم همراهی کند و آنها را برآورد ولی در برابر درخواستهای ارجدارشان ایستادگی نشان دهد؟!

دانشمندان فرمانروایی (حکومت) را به معنی راست و بنیادی آن گرفته گفته‌اند :

«حکومت یا سررشته‌داری ازآنِ خود مردم است و هم باید خودشان اداره کنند. زیرا آن کارهایی که پادشاه یا حکومت می‌کند در واقع کارهای خود این توده است. چیزی که هست چون خودشان نمی‌توانند همگی به آن کارها برخیزند اینست باید کسانی را از میان خود برگزینند و سررشته‌ی کارها را بدست آنان سپارند ، و **خودشان نظارت بآنها کرده همیشه دربند پیشرفت کارها باشند**». (پرچم روزانه ، ۲۰/۱۱/۱۳)

پس در دمکراسی مردم اختیار کارهای خویش را به نمایندگانشان می‌دهند که کشور را از روی یک رشته قواعد و قانونهایی راه برند ، بدینسان که ایشان در مجلس خواستها و نیازهای مردم را به گفتگو و رای گزارده قانون برایش بگزارند و یک دسته از مردان سیاسی را به اجرای آن قانونها وادارند. گفته‌اند : اگر مردم ارج این شیوه را بدانند و خود را برای آن شایسته گردانند و همیشه نگهبانش باشند ، راه رسیدن به درخواستهای منطقیشان گشاده خواهد بود. اینست راه درست رسیدن به درخواستهاشان.

اکنون ببینیم آیا ایرانیان همه یک رشته درخواستهای مشترکی دارند؟! آیا همین شیوه‌ی کشورداریِ دمکراسی را که یادش رفت ، همه می‌پذیرند؟! پاسخ آنست که ایرانیان یک آرمان مشترکی میانشان نیست بلکه دسته‌بندیهای فراوانی میانشان هست که هر کدام آرمانی دیگر بسر دارند و از اینرو مردمی پراکنده (متفرق) اند. همین دمکراسی را بدیده گیرید. کافیست درباره‌ی دسته‌های سیاسی باریک‌بینی کنید تا بدانید که یک شماری از آنان اگرهم خود را هوادار دمکراسی بنمایند جز برای ظاهرسازی نیست و از درون دل به آن باور ندارند. گذشته از این ، یک انبوهی از کوشندگان گمان دارند همینکه گفتند «ما خواهان دمکراسی‌ایم» ، دمکراسی در دست خواهد بود. از

سنگهایی که بدآموزیها و اندیشه‌های پراکنده بر سر راه دمکراسی در ایران غلتانیده و رسیدن به آن را دشوار گردانیده آگاهی درستی ندارند.

یک مردمی تا خودشان ندانند حکومت باید چگونه باشد و چه درخواستهایی را اجرا کند ، از گِرد هم آمدنشان جز هرج و مرج و پیکار برنخیزد. یک «سازمان» (خانواده ، شرکت ، باشگاه ، کارخانه ، حزب ، اجتماع) برای آنکه در کارها فیروز باشد ، پیش از هر چیز باید میان افرادش اتحاد باشد. از اینجا یک نتیجه در دست خواهیم داشت و آن اینکه اندیشه‌های مردم تا تواند بود باید به هم نزدیک باشد (اتحاد به معنی واقعی) تا برای مثال در زمینه‌ی حکومت و درخواستهایی که ازو دارند هم‌سخن و هم‌آواز باشند و به خواستهاشان آسانتر دست یابند.

نکته‌ی دیگر آنکه تنها حکومتی را برانداختن ، یک توده را به رستگاری نمی‌رساند. باید در بسیاری زمینه‌ها هم‌پیمان باشند تا در میانه‌ی کوششها بجای همراهی به پیکار و زد و خورد برنخیزند. بلکه چون اندیشه‌هاشان به هم نزدیک گردید و آرمان مشترکی یافتند ، نیروهاشان رویهم بیاید تا بتوانند به کارهای بزرگی فیروز گردند.

نکته‌ی دیگرِ این گفتگو ، خوشنما ولی نادرست (ناقص) بودن آن جمله است که می‌گوید : «خواستن توانستن است». بلکه باید همیشه درستش را که «خواستن و از راهش و با افزارش کوشیدن ، توانستن است» به یاد سپارد. آن کسان راه را گم کرده‌اند. می‌خواهند همه‌ی بدبختیها را از حکومت بنمایند و گرفتاریهای کشور را به آن فروکاهند و نتیجه گیرند : «همینکه حکومت برافتاد گرفتاریها از میان برمی‌خیزد».

می‌گوییم : اشتباهتان همینجاست. شما یک کلمه‌ی حکومت می‌گویید ولی گویا ماهیت آن را نمی‌دانید. آری ، ما خود نشان دادیم[1] که آنچه از راهبری پرلغزش و آلوده‌ی صنعت و بازرگانی و سودجوییها و تاراج کشور نتیجه شده ، سرچشمه‌اش همه از تصمیمهای غلط حکومت بوده. با اینهمه

۱ـ در دفتر «انفجار معدن زغال سنگ».

جای پرسش است : آیا حکومت کیست؟! آیا حکومت جز از این مردمست؟! مثلاً آنهایی که سر هر سخنی «مقام معظم رهبری چنین فرمودند» و «حضرت آقا چنان دستور دادند» آغاز می‌کنند از این مردم نیستند؟!.. شاید شما بگویید حکومت را تنها یک پوسته‌ی نازکی از توده پشتیبانی می‌کند و بیشتر مردم مخالف این حکومتند. این سخن امروز راست است لیکن در سال ۵۷ که این حکومت بسر کار آمد آیا بیشتر بلکه نزدیک به همه‌ی مردم پشتیبانش نبودند؟!. باید پرده‌پوشی نکرد و حقیقت را ، هرچند تلخ ، گفت. علت آنکه امروز دیگر آن اندازه پشتیبانش نیستند بیش از همه نه شایندگی (لیاقت) مردم بلکه ناشایندگی و خودکامگی فراوانِ حکومت در این ۴۶ سال بوده است. در حالی که یک کشور برای توانا بودن و توانا ماندن نیازمند شایندگی مردمش می‌باشد.

برای روشنی سخن می‌گوییم : امروز که به گرفتاریهامان نیک می‌نگریم یک بخش از آنها را از شیعیگری و لاابالیگری می‌بینیم. از اینرو رهایی مردم از این دو آفت ، گام بزرگی بسوی رستگاری و آزادی است. اکنون می‌پرسیم : «آیا همان دسته‌ی بزرگی از مردم که در این ۴۶ سال از ملایان رو گردانیده‌اند ، از شیعیگری نیز رو گردانیده‌اند؟!». از زائران بارگاهها و شرکت‌کنندگان در راه‌پیمایی اربعین و مانندهای آن می‌توان یک معیاری در دست داشت.

یک علت دیگرِ گرفتاریهای ما کاهش غیرتمندی است که آن هم از لاابالیگری و بی‌پروایی به کشور است. آیا آمار ترس‌آور ایرانیانی که ترک میهن کرده‌اند چه چیزی را نشان می‌دهد؟! از چیست که دسته‌هایی از این مردم زندگی را جز خوش خوردن و خوش بودن و خوش خوابیدن و کام‌گزاردن نمی‌دانند؟! جز به خود و نهایت خانواده‌شان به چیز دیگری نمی‌اندیشند؟!

پس می‌بینید که روگردانی مردم از ملایان ، بدلیل افزایش شایندگی ایشان نبوده.

۴ــ هر مردمی از زندگانی آن بهره‌ای را می‌برند که شاینده‌ی آنند

گفتیم کسانی همه‌ی گرفتاریها را از ۴۶ سال حکومت ملایان می‌دانند. لیکن باید دانست این کشور

به آلودگیهایی دچار است که ریشه‌ی هزارساله دارد و البته در این ۴۶ سال اخیر بـه آنهـا بسـیار افـزوده. ناچار بار دیگر می‌پرسیم : «آیا حکومت کیست؟! آیا حکومت جز از این مردمست؟!».

آن کسانی کـه بـی‌هیچ تجربـه‌ای در کـار کشـاورزی ، راهبـری اداره‌هـا و وزارت کشـاورزی را پذیرفتند از این مردم نبودند؟! آنهایی که هیچ نمی‌دانستند کارخانه چیست و چگونـه کـار می‌کنـد ، راهبری یک کارخانه‌ی مصادره‌ای را پذیرفتند و آن را به مرز ورشکستگی کشـانیدند ، از ایـن مـردم نبودند؟! محمودرضا خاوری‌ها که خود را بسیجی دوآتشه و ذوب در ولایـت می‌نمودنـد و بـا همـین افزار دورویی از «بیت‌المال» دزدیهای هنگفت کردند از این مردم نبودند؟!. آنهایی کـه پـس از سـال ۵۷ پیشانیشان پینه بست و تسبیح از دستشان نیفتاد و همیشه چفیه از گردنشان آویـزان و زبانشـان به چاپلوسی آلوده بود ، از این مردم نبودند؟! آنهایی که از دیوار سفارت آمریکـا بـالا رفتنـد و گمـان داشتند راه رستگاری ایران آنست ، از این مردم نبودند؟! آنهایی که نظارت بـر اسـتانداردهای ایمنـی را بگردن دارند ولی با پارتی‌بازی و پشت هم اندازی به مسئولیتشـان کـار نمی‌بندنـد و پیشـامدهای دلگدازی مانند معدن طبس را پیش می‌آورند ، از این مردم نیستند؟! پزشـکانی کـه بجـای معاینـه و درمان درست ، درپی آنند که از راههای گوناگون ، پول بیشتری درآورند ، مهندسانی کـه از نظـارت بر ساخت و سـازها تنهـا پـولش را گرفتـه ولـی نظـارتی نمی‌کننـد (یکـی از احتمـالات فـروریختن ساختمان متروپل در آبادان) ، وکیلانی که با «خوانده» سازش خائنانـه می‌کننـد ، وکـلای مجلسـی که درآمدن به کار نمایندگی را یک کسبی می‌دانند که چـون می‌تـوان از آن دههـا میلیـارد تومـان سود برد ، یک میلیارد بیشتر خرج انتخابات می‌کنند ، بنگاه‌دارانی که مِلک عیب‌داری را به خریـدار ، بی‌عیب وامی‌نمایند ، همچنین همان تاراجگران و باندبازان و قاچاقچیان یـا بازرگانـان انحصـاری کـه یادشان کردیم ، از بیرون به این کشور آمده‌اند؟!..

در آخرین پاراگراف (صفحه‌ی آخر) دفتر «انفجار معدن زغال سنگ» از کارفرمایان ایرانـی یـاد کردیم که بجای کارگر ایرانی از افغانها سود می‌جویند که این کارشان ستم به کارگر هم‌میهن است ،

آیا آنها ایرانی نیستند؟!. آیا اینها آلودگیهای یک توده‌ای نیست؟! آیا بـا ایـن آلودگیهـا یـک مردمـی می‌توانند راه به نیکی و رستگاری برند؟!



۱ـ محمودرضا خاوری

رئیس پیشین بانک ملی ایران پیش از

اختلاس ۳۰۰۰ میلیارد تومانی و گریختن از ایران



۲ـ اشغال سفارت آمریکا در تهران در آبان ۱۳۵۸



۳ـ فروریزش ساختمان متروپل شهر آبادان (خرداد ۱۴۰۱)



۴ـ تبلیغات انتخابات مجلس

پرده‌پوشی را کنار گزارده رفتارمان را با هم‌میهنانمان در همه‌ی شئون زندگانی به داوری گزاریم. آیا اخلاق و وجدان چنین حالی را می‌پسندد؟! مثلاً رفتارهامان را در رانندگی ، همسایگی و در شرکتها و ادارات بدیده بگیریم. آیا ما با هم مهربانانه رفتار می‌کنیم؟!. آیا منصفانه رفتار می‌کنیم؟! آیا در چنین رفتارهایی هم ، پای حکومت در میانست؟! چه شده که ما در این زمینه‌ها نمی‌خواهیم از

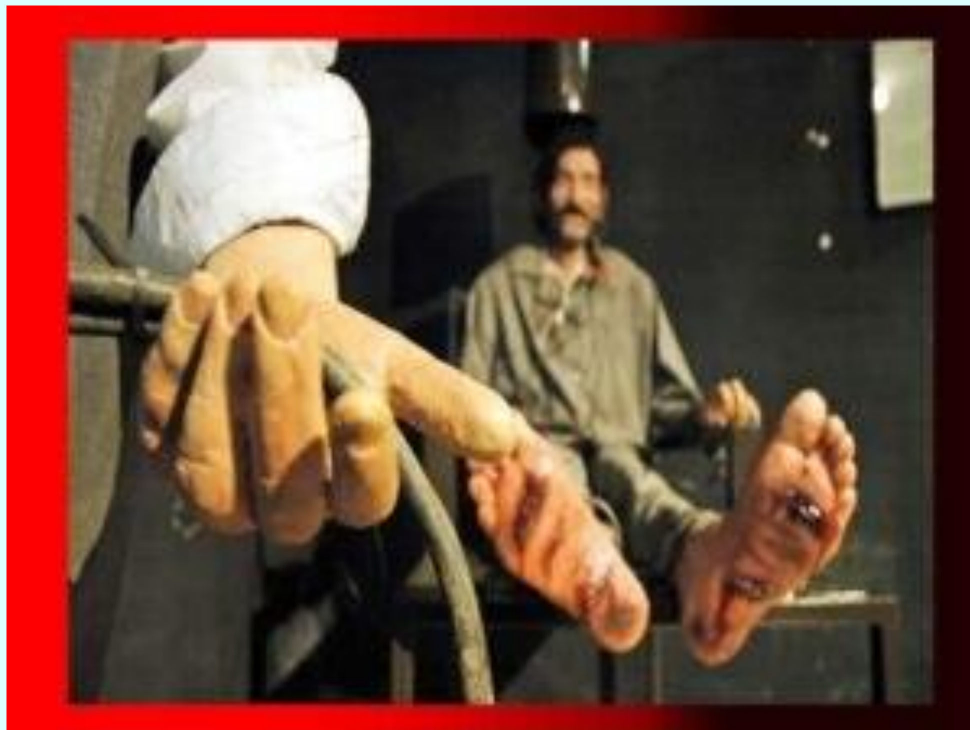
سودهای خود بگذریم و با هم‌میهنانمان دادگری کنیم ولی می‌خواهیم به کار «برانداختن حکومت» ، کاری صد برابر دشوارتر ، که به اتحاد ، همدستی ، از خود گذشتگی و جانفشانی نیاز دارد برخیزیم. آیا این سنگ بزرگ برداشتن نیست؟!

یک کسی برای آنکه بخواهد اندیشه‌ی خود را راست نشان دهد ، می‌تواند پا بروی حقیقت گزارد و بهانه‌های بسیار آورد و از جمله در برابر دلیلهایی که آوردیم منکر شود که آنها از این مردمند. ولی آیا حقایق دیگر خواهد شد؟! آیا اگر این حکومت برود و دیگری بر سر کار آید ، یک دسته کسان پاکدست ، میهن‌دوست ، مسئولیت‌پذیر ، راستکار و دلسوز بر سر کارها خواهند آمد؟! مردم کردار دیگر کرده همه با هم برادرانه رفتار خواهند کرد؟! دیگر از ستم به یکدیگر دست بازخواهند داشت؟!

۵ــ یک توده را ارزشمندتر از درسهای تاریخ چیست؟! ــ ۱

شگفت آنست که چنین داستانی در این کشور آزموده شده و هنوز فراوانند کسانی که از کرده‌های خود که به پیشامدهای سال ۵۷ و پس از آن انجامید سخت پشیمانی می‌نمایند. مگر فراموش شده سخنان و مخالفتهایی که با حکومت محمدرضاشاه در سال ۵۷ می‌شد؟!. مگر نبود ایرادهایی که به «سوء مدیریت»ها و حیف و میل داراییهای کشور گرفته می‌شد (مثال : جشنهای تاجگزاری و ۲۵۰۰ ساله)؟!. ایرادهایی که به اختلاسهای آن حکومت و دربار شاه می‌گرفتند. اعتراضهایی که به کارهای ساواک و شکنجه در زندانها داشتند ، درخواستهایی که برای آزادی زندانیان سیاسی داشتند. ایرادهایی که به بی‌برقیهای پیاپی سالهای آخر پادشاهی محمدرضاشاه می‌گرفتند. ایرادهایی که به بیکارگی مجلسها (نمایندگان و سناتورها) و چاکری نمودنشان به شاهنشاه گرفته می‌شد. ایرادی که به نواخته شدن سرود شاهنشاهی در سینماها گرفته می‌شد و اینکه مردم می‌بایست به احترام آن سرود به پا خیزند. ایرادهایی که به تک‌حزبی شدن کشور و دیکتاتوری محمدرضاشاه گرفته می‌شد (مثال : اینکه از زبان او (البته با تحریف) می‌گفتند : هر کسی

وارد حزب رستاخیز نشود بیاید گذرنامه بگیرد برود خارج!)[1]. و ایرادهای بسیار دیگر مانند اینها.



۵ـ شکنجه در ساواک





۶ـ دستبوسی سران و بزرگان حکومت شاه

۱ـ اصل سخن این بود : « کسی که وارد این تشکیلات سیاسی نشود و معتقد به سه اصلی که من گفتم نباشد ، دو راه برایش وجود دارد : یا یک فردی است متعلق به یک تشکیلات غیرقانونی یعنی باصطلاح خودمان : « تودهای ». یعنی باز باصطلاح خودمان و با قدرت اثبات : بیوطن. او جایش یا در زندان ایران است یا اگر بخواهد ، فردا با کمال میل بدون اخذ حق عوارض ، گذرنامه در دستش میخواهد برود چون که ایرانی نیست ، غیرقانونی است و قانون هم مجازاتش را معین کرده است. یک کسی که تودهای نباشد و بیوطن هم نباشد ولی باین جریان هم عقیدهای نداشته باشد ، او آزاد است ، بشرطی که بگوید ـ بشرطی که علناً و رسماً و بدون پرده بگوید که آقا من با این جریان موافق نیستم ولی ضد وطن هم نیستم. ما به او کاری نداریم.» (رفیع ، جلال. اطلاعات ۸۰ سال. ج اول. ص ۲۹۶. اول اسفند ۱۳۵۳. انتشارات اطلاعات ؛ برگزیدهای از سخنان شاهنشاه آریامهر ، مجلهی نگین ، اسفند ۱۳۵۳، شمارهی ۱۱۸)



۷ـ سرود شاهنشاهی در سینماهای زمان شاه



ایران یک حزبی شد

شاهنشاه:

همه احزاب به حزب «رستاخیز ایران» پیوستند

کنگره رستاخیز ایران اردیبهشت برپا می‌شود

۸ـ تک‌حزبی شدن ایران



کیهان

عناصر ضد انقلاب در چند شهر مانع رای گیری شدند

به دستور امام خمینی: مدت رفراندوم در صورت ازدحام مراکز رای گیری تمدید میشود

میلیونها ایرانی به جمهوری اسلامی گفتند: آری

امام: در حکومت اسلامی همه به حقوقشان میرسند

آخرین نتایج رفراندوم تا نیمه شب دیشب

وزیر دفاع جدید تعیین شد

خرابکاران مسلح در تهران به مردم تیراندازی کردند

توطئه خرابکاری عمال زاهدی کشف شد

۹ـ همه‌پرسی ۱۲ فروردین ۱۳۵۸



«دیروز میلیونها ایرانی بر «قانون اساسی» مهر تایید زدند

سفرهای پرهیجان با گروه‌تورهای ایران

تور جواهرات اروپا

سینما فلسطین

۱۰ــ رای دادن ایرانیان به قانون اساسی حکومت ملایان

می‌پرسیم : همان زمان چرا یک دسته از کوشندگان سیاسی کوششها بلکه از جان گذشتگیها می‌کردند تا آن حکومت برافتد؟! آیا برای آن نبود که دیکتاتور برود و یک حکومت دمکراسی بجایش بیاید؟! آیا برای آن نبود که مردم روی آزادیِ گفتار و نوشتار را ببینند؟! عدالت (علی) در کشور برپا شود؟! ، مجلس از نمایندگان راستین مردم برپا و قانون اساسی تازه‌ای نوشته شود تا ایران باری در خاورمیانه جزو آبادترین کشورها گردد؟! دیگر زندانی سیاسی نباشد و اگر بود شکنجه نشود؟! ، آلودگان دولتی دستشان کوتاه شود و یک دسته مدیران پاکدست و راستکردار و دلسوز رشته‌ی کارها را بدست بگیرند؟! (همه‌ی «پاکسازیهای» سالهای ۵۸ و پس از آن ـ در ظاهر هم که شده ـ آیا جز برای چنین خواستی بود؟!)

پس از همه می‌پرسیم : آیا چنین آرزوهایی صورت واقعیت بخود گرفت؟! کارها بدست مدیران زبردست افتاد؟! مجلس پر شد از نمایندگانی که دیگر چاکر دیکتاتور نبودند؟! قانون اساسی‌ای که نوشته و تصویب شد ضمانت اجرایی یافت؟! مردم در گفتن و نوشتن آزادی یافتند؟!.. پس چرا چنان نشد؟! چرا کوشندگان به خواستهای خود نرسیدند و میدان بدست دیکتاتورها و کسانی افتاد که برای جان مردم (و همچنین کارگران) کمترین ارزشی قائل نیستند؟! چرا زندانها پر شد از کوشندگان سیاسی؟! کجا رفت عدالتی که درپی‌اش بودند؟!. چرا ننگین‌کاریهایی همچون کشتارهای سال ۶۰ و تابستان ۶۷ روی داد؟!



۱۱ــ برخی از کشته شدگان کشتار زندانیان در تابستان ۱۳۶۷



بازتاب داخلی و خارجی
واقعه کوی دانشگاه تهران

خرداد

امروز مقابل سردر دانشگاه تهران
تجمع دانشجویی - مردمی
در اعتراض به حادثه کوی دانشگاه
برگزار می‌شود

KHORDAD IRANIAN INDEPENDENT DAILY

در پی اعتراض دانشجویان به توقیف سلام و با حمله خشونت‌طلبان و ماموران

کوی دانشگاه تهران به خون کشیده شد

اقدام دادگاه ویژه روحانیت
غیر قانونی است

وزارت اطلاعات شکایت خود را
از روزنامه سلام پس گرفت

من
عقیده‌ام
این نیست

گزارش تصویری خرداد
از وقایع کوی دانشگاه

۱۲ــ خونریزی در کوی دانشگاه در سال ۱۳۷۸



۱۳ــ تظاهرات و اعتراضها به نتیجه‌ی انتخابات در سال ۸۸



۱۴ــ برخی از کشته شدگان تظاهرات «مهسا» در سال ۱۴۰۱

می‌پرسیم : چه شد که همان عیبهای حکومت شاه ، پس از او به همان سان (حال) بلکه بسیار بدتر پدیدار شد ولی مردم نتوانستند به خواستها یا آرزوهای خود از جمله حکومت قانون ، انتخابات آزاد ، آزادی گفتار و نوشتار ، آزادی کوششهای حزبی برسند؟! آیا این پرسشها جای اندیشیدن و علت‌یابی ندارد؟! آیا نباید پرسید : «اگر تنها با خواستن می‌توان به خواستهای خود رسید ، چه شد

که مردم خواستند ولی نتوانستند؟!». اگر مردم همگی معنی راست دمکراسی را می‌دانستند و خواست مشترکشان همان بود ، روی آن پافشاری نشان می‌دادند ، خود را نگهبان آن می‌دانستند و در آن راه به هر کوششی آماده بودند ، آیا رفراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ جایی می‌یافت؟! به چیزی که نمی‌دانستند ماهیتش چیست (جمهوری اسلامی) رای می‌دادند؟! به این قانون اساسی دست و پا گیرِ پر از تناقض و ابهام رای می‌دادند؟!.

حیف از آن جوانهایی که خونشان در این کوششها بزمین ریخت ، حیف!. افسوس بر آن نوجوانهایی که قربانی نافهمی و جاه‌طلبیهای مشتی خونخوار شدند و داغ از دست رفتنشان به دل خانواده‌هاشان ماند. افسوس بر آن همه تلاش در راه برقراری عدالت.

اینجا بود که به گفته‌ی ترکها : «حساب توی خانه با حساب توی بازار نساخت». از اینجاهاست که باید دریافت نه هر آرزویی به انجام رسد و نه هر سخن خوشنمایی ارزش دنبال کردن دارد. بلکه باید راه و افزار هر کاری را شناخت و از آن راه کوشید. از اینجاست که نتیجه می‌شود نمی‌توان مردم و اندیشه‌ها و رفتارهاشان را در چنین موضوعی بی‌اثر و ناچیز شمرد و شرط تحول یافتن مردم را مهمترین شرط پیشرفت ندانست. بلکه ، به وارونه ، باید به آن اهمیتِ درجه یک داد. زیرا چنانکه آشکارست حکومت یک کشور نیز جز از مردم همان کشور پدید نیاید.

این نیز دانسته شد که تنها خواستنِ یک چیزی ، به معنی رسیدن به آن نیست. همچنانکه هزاران کسان آرزوهای بزرگی داشته و می‌دارند ولی به آنها نرسیده و نخواهند رسید. آیا ایرانیان ۱۲۰ سال آرزوی دست یافتن به دمکراسی را نداشته‌اند؟! پس باید باور داشت که «درخت آرزو میوه ندارد» و تنها با کوشش می‌توان به «خواستها» رسید ـ آن هم کوششی که از راهش و با افزارش باشد.

۶ـ یک توده را ارزشمندتر از درسهای تاریخ چیست؟! ـ ۲

دوم ، علت دیگر مخالفت ما با چنان اندیشه‌ای اینست که باور داریم : **این مردم ناتوان و بیمارند و تا درستیِ (سلامت) روان و نیرومندیِ خرد را بازنیابند هر کاری کنند نتیجه‌ی**

درستی در دست نخواهند داشت. باید نیک و توانا گردند ـ توانا به راه بردن خویش. توانایی نیز بیش از همه از «نیک بودن» است. این نکته از جُستار سرمایه‌ی اجتماعی بدست می‌آید.

اگر بخواهیم سخنِ کوتاه را کوتاهتر گردانیم باید بگوییم که علت بدبختیها و درماندگیهامان در **ناچیز بودن سرمایه‌ی اجتماعیمان** است. پس باید بکوشیم این سرمایه فزونی یابد. پرسشی که پیش خواهد آمد آنست که «سرمایه‌ی اجتماعی» چیست و چرا ایرانیان سرمایه‌ی اجتماعیشان کم و ناچیز است؟!. ما به این جُستار (مبحث) درآمده و دفتری در آن باره بنام «سرمایه‌ی اجتماعی ایرانیان ـ شایندگی در چیست؟» فراهم آورده‌ایم.

در آنجا سرمایه‌ی اجتماعی را شرح داده و اجزای آن را نشان داده‌ایم. نشان داده‌ایم که یک توده‌ی پراکنده که گرفتار دسته‌بندیهای بیشمارست نمی‌تواند سرمایه‌ی اجتماعی چشمگیری داشته باشد. آنجا راهنماییهایی از احمد کسروی آورده و نشان داده‌ایم که آنها چاره‌ی سرمایه‌ی اجتماعی ناچیز ایرانیان است و اگر بر آن پایه کار شود ، ایرانیان نیز می‌توانند همچون مردم کشورهای پیشرفته با نیرو و کوششهای خود از این بدبختیها رهایی یابند. اکنون بر سر گفتگوی خود می‌رویم.

می‌گوییم : چنانکه نشان دادیم[1] حکومت ملایان از سال ۵۷ چندین سازمان و «ستاد» و «نهادِ» انگلی بنیاد گزارده که کارشان جز مفتخوری از درآمدهای کشور نبوده. نهایت باید آنها را مُبلغان شیعیگری دانست. چون دمکراسی در این کشور فرمانروا نبوده ، حکومت خودسرانه چنان دستگاههایی را بنیاد گزارده. از آنسو ، حکومت چشم خود را بر سودجویی و شیادی یک دسته بسته و آنها را در تاراج منابع کشور آزاد گزارده. باید گفت در تاراج کشور شریکشان گردانیده. کسان ناشاینده‌ای را به راهبری وزارتخانه‌ها ، سازمانها ، ستادها و کارخانه‌ها گماشته که سود خود را جلوتر از سود توده و کشور دانسته و اینست از هیچ گونه قانون‌شکنی و دزدی باک نداشته‌اند. ردیفهای بودجه‌ای تعیین کرده که به شکل رسمی از سفره‌ی مردم بردارند.

۱ـ دفتر «انفجار معدن زغال سنگ».

اینها را با مثالهایی خودمان نشان دادیم. با همه‌ی اینها می‌پرسیم : مردم را از این سخنان بیش از آگاه شدن از وخامت اوضاع چه سود دیگری هست؟! به فرض که مردم ایران همه‌ی اینها را دانستند ، آیا با حال کنونی ، آن اختیار و نیرو را دارند که دست چنان کسانی را از سفره‌ی مردم کوتاه کنند؟!.. پاسخ روشنست : ندارند. آنگاه گیریم که با برانداختن این حکومت دست آنان را نیز کوتاه کردند. می‌پرسیم : مگر این پایان کارست؟! مگر رستگاری یک توده تنها در اینست که حکومت ناشاینده و ستمگرشان برافتد و یک حکومت دیگری ـ هرچه باشد ـ جانشینش گردد؟! آیا نه آنست که باید «راهی» نیز بشناسند تا مردم و حکومت هر دو در آن راه باشند و به این سو و آن سو نپیچند تا بتوانند پیشرفت کنند؟! آیا چنان راهی هست؟! اگر هست کدامست؟! اگر خواست ، تنها حکومت را برانداختن است ، مگر این آزموده نشده؟! اگر اینست کاری که امروز باید بشود ، آیا جز آنست که تاریخ تکرار شده و نقطه‌ی آغاز چنان کوششهایی سال ۵۷ خواهد بود؟!. مگر آن زمان توانستند کاری کنند تا زندگیشان بهتر از پیش شود؟! از همینجا توان دانست که تنها ریشه‌ی گرفتاریهای ما این حکومت یا آن حکومت نیست.

این را باید پذیرفت که تا وضعمان بدینسان است ، حالمان بهتر نخواهد بود. باید در راه نیکی و توانایی تغییر کنیم. اگر خواسته می‌شود که «رفتار حکومتی» تغییر کند ، باید نخست مردم متحول شوند. چندان نیک گردند که پس از آنکه حکومتی را دیگر یا وادار به تغییر رفتار کردند ، نگزارند به راه خودکامگی رود که وضع بدتر و پشیمانیها تازه گردد. باید چندان شاینده شوند که بتوانند کارکرد حکومت را با نیروی مردمی بهبود دهند (چه با برانداختن و چه با ناچار گردانیدن).

امروز دسته‌های دیگری نیز راه چاره به دفع حکومتهای خودکامه را شاینده گردیدن مردم می‌دانند. گفته‌اند : «مردم باید به پایه‌ای از شایندگی رسند که حکومت در برابر خواستهای ایشان ناچار به تسلیم (یا تغییر) گردد». از آنسو ، دسته‌هایی نیز از در مخالفت درآمده چنین دلیل می‌آورند : تا چنین حکومتی بر سر کارست ، اساساً نمی‌گزارد مردم شاینده گردند. پس این چاره‌ی درماندگیها

نیست. از این نتیجه گرفته می‌گویند : «از اینرو راهی جز سرنگونی این حکومت نیست». از این سخن نیز نتیجه گرفته برآنند که تنها با سر کار آوردن یک حکومت سالم است که می‌توان به این بدبختیها چاره کرد. سخن روشنشان اینکه راه راست برای تحول و نیک گردیدن مردم بچنگ آوردن حکومت است. از آنسو ، دسته‌های نخست هم برآنند که مردمی تا نیک نباشند (از جمله متحد نباشند) ، اساساً توانایی تغییر یک حکومتی را ندارند.

شنیدنیست که برخی کسان چون این گفتگو را می‌شنوند خود را در برابر چیستان‌نما (پارادوکس) می‌بینند و می‌گویند مانند آن پرسش فلسفی است که مرغ نخست بوده یا تخم‌مرغ؟!.

لیکن باید دانست چنانکه ایشان پنداشته‌اند این داستان مرغ و تخم‌مرغ نیست. زیرا نخست ، خواست از شایندگی مردم ، نیک گردیدن صد در صد ایشان نیست. به چنین چیزی برای چنان آرمانی هیچ نیاز نیست. نه همگان شایسته‌ی نیک گردیدنند و نه آنکه می‌توان معطل همه بود. کافیست یک دسته‌ای از کوشندگان سیاسی دلسوز و خردمند همدست گردند. به این معنی که باور کنند تنها راه ، کوشش به نیکی و شایندگی توده است و در این راه هم‌آواز و یگانه گردند.

دوم ، این آشکارست که حکومت خودکامه ، خود جلوگیر نیک و شاینده گردیدن مردمست و از هر راهی می‌کوشد تلاشهایی را که در این راه انجام می‌گیرد پوچ گرداند. لیکن باید دانست که جلو هر گونه نیک گردیدن یک توده را نتوان گرفت. مثلاً از توده‌ای که میهن‌خواهی را یک گام در راه نیکی دانسته برآنند که در این راه بکوشند چگونه می‌توانند جلوگیری کنند؟!. یک توده‌ای با گامهای ساده‌ای توانند نیک و کم‌کم بهتر گردند.

از آنسو ، نیکی و شایندگی نیز به یک گام بدست نیاید. چنین جنبشی از مردم و جلوگیری حکومت از آن کشاکشی است که رفته‌رفته تندی گرفته پیش خواهد رفت و آن دسته از مردم که از بدیها دوری کنند گام بگام نیرومندتر شده و در برابر این نیرومندی ، حکومت نیز ناچار به کاستن از زورورزی و خودکامگی خواهد بود. همین را در سه چهار دهه‌ی گذشته دیده‌ایم که رفته‌رفته کفه‌ی

میهن‌خواهی به کفه‌ی امت‌پروری حکومت بیشتر چربیده. همچنین می‌توان مثال از موسیقی و آواز و رقص آورد که حکومت ملایان در برابر آنها ناچار شده سپر انداخت. دیگر زمینه‌ها نیز چنین است.

۷ــ باید اندیشه‌ها و آرمانها یکی باشد

شما می‌بینید مردم کشورهای پیشرفته خواستهاشان را از راههای چندی بشکل قانون درمی‌آورند. آنها چه در گذشته چه اکنون هرگز با این فلسفه زندگی بسر نداده‌اند که «از دست ما کاری برنمی‌آید ، پس ناچار باید با این اوضاع ساخت!». مغزهای آنان با فلسفه‌های بیدردی و نومیدی از کوشش پر نیست. نتیجه آنکه می‌دانند برای بهبود زندگیشان باید بکوشند و از کوششهاشان سود برمی‌دارند.

مثالهایش کم نیست. مثلاً سیاهپوستان از نخست ، حقوق برابر با سفیدپوستان نداشتند و با آنکه در آن کشورها در اقلیت بودند ، آنها را بدست آوردند. در کشوری مانند آفریقای جنوبی نیز که در اقلیت نبودند تا سال ۱۹۹۴ حق رای نداشتند و سپس بدست آوردند. همچنین زنان در بسیاری از همین کشورهای پیشرفته حق رای نداشتند که با برگزاری تظاهرات و نوشتن نامه‌های اعتراضی ، حق رأی خود را به دست آوردند. اکنون کشوری از آنان نیست که زنان حق رای نداشته باشند. انگلیسیان با هندویان رفتار آقا با بندگانش را داشتند. لیکن کوششهای ناخونریزانه‌ی گاندی و حزب «کنگره» ، آن امپراتوری بزرگ را ناچار به گردن نهادن به درخواست آنان کرد : دادن استقلال به هندویان. کوشندگان هوادار محیط زیستِ سالم در اروپا و دیگر جاها ، دهها درخواست داشتند که با برگزاری تظاهرات ، گردآوری تومار ، نوشتن گفتار در رسانه‌ها و دیگر کوششها ، حکومتها را واداشتند به خواستهاشان گردن نهند. در آمریکا اگر مخالفتها و اعتراضهای گسترده‌ی مردم نبود خدا می‌داند جنگ ویتنام چند سال دیگر ادامه می‌یافت. جنبشهای مردم اروپای شرقی بضد حکومتهای خودکامه و همدست با شوروی که به آزادی کشورهاشان انجامید هم جزو همین کوششهاست.



۱۵ـ جنبش سیاهپوستان برای بدست آوردن حقوقِ برابر با سفیدپوستان



۱۶ـ جنبش مردم آفریقای جنوبی بضد تبعیض علیه سیاهان



۱۷ــ تظاهرات برای حق رای زنان در آغازهای سده‌ی بیستم در آمریکا



Did you know?

The Hindustan Times

INDIA INDEPENDENT : BRITISH RULE ENDS

CONSTITUENT ASSEMBLY TAKES OVER

۱۸ــ پایان فرمانروایی انگلیس بر هندوستان



۱۹ــ نمونه‌ای از کوششهای مردم آمریکا برای پایان دادن بجنگ ویتنام

اینها که شمردیم همه‌ی دستاوردهای بزرگ توده‌ها در کشورهای جهان نیست. اگر بخواهیم نام بریم مانندهای آن باز هم توان شمرد. دستاوردهای کم‌بهاتری که جهانیان از راه حزبها ، رسانه‌ها ، سازمانهای مردم‌نهاد ، تظاهرات و اینگونه کوششها بدست آورده‌اند نیز بسیار است.

از آنسو ، جنبشهایی که بنام «بهار عربی» رخ داد خود بهترین گواه به راستی سخن ماست. پیش از آن جنبشها مردم از حکومتهاشان بسیار چیزها چشم داشتند که به آنها دست نمی‌یافتند. پس خواستند تا حکومتهاشان را براندازند. چون در این خواست (برانداختن حکومت) هم‌سخن بودند توانستند همدست گردند و به خواست خود هم رسیدند. ولی چون هر دسته از ایشان راه (یا آرمان) دیگری برای آینده‌ی کشور به دیده داشت و از سوی دیگر جلوگیرهای دمکراسی را از میان برنداشته و تنها می‌پنداشتند با برانداختن حکومت همه چیز درست می‌شود ، میانشان پراکندگی (تفرقه) فرمانروا گردید. همان حال کنونیشان بهترین نشانه است بر خامی کوششهاشان. مثلاً آیا نمی‌توان پرسید : «در مصر چه چیزی دیگر شد ، جز آنکه مبارک رفت و سیسی بجایش آمد؟!».

> «آری ، گاهی تواند بود که مردمی از فشار حکومت یا بجهت دیگری بیاشوبند و حکومت را براندازند. ولی آنان چون درمیانشان یگانگی نیست وآنگاه یک راهی یا آیینی از پیش آماده نگردانیده‌اند ، میان خود ایشان کشاکش افتد و هیچ کاری نتوانسته ناچار گردند که بحکومت دیگری (که چه بسا بدتر از آن یکی باشد) گردن گزارند». (پرچم نیمه ماهه شماره‌ی یازدهم۱۳۲۲)



۲۰ـ جنبش در تونس (۲۰۱۰ و ۲۰۱۱) و آغاز «بهار عربی»

اینکه ایرانیان پس از نزدیک به ۱۲۰ سال به دمکراسی دست نیافته و نزدیک به نیم قرن ستمها و نامردیهای این حکومت را تاب آورده‌اند عادی نیست. علت اینها را باید جست و یافت. آنچه پاکدینی جسته و یافته آنست که اینها نشان ناتندرستی این توده است. نشان از آن دارد که از یـک بیمـاری و یک درد درونی رنج می‌برد. آن بیماری یا درد ، «پراکندگی» و «دسته‌بندیها» اسـت. همانسـت کـه مانع همبستگیها و اعتماد یافتن می‌گردد. همانست که مایه‌ی «نـاچیز بـودن سـرمایه‌ی اجتمـاعی» می‌گردد.

چنانکه ما اکنون از کوششهای فیروزانه‌ی دیگران مثال می‌آوریم ، اگر به گرفتاریهای خـود از راه درست بپردازیم و آنها را از میان برداریم ، زمانی هم دیگـران مثـال از فیروزیهـای مـا خواهنـد آورد. اکنون در آغاز چنان راهی هستیم و اگر نکوشیم یا برای نکوشیدن بهانه بیاوریم راه بهبود و نیکـی را بروی خود خواهیم بست.

۸ـ باید از تاریخ عبرت گرفت

سوم ، علت دیگرِ مخالفت ما با چنان اندیشه‌ای **پیشامدهای تاریخ خودمان** است. بـر خـامی اندیشه‌ی آن کسان تنها دلیل ، پیشامدهای ۵۷ و نتیجه‌های آن نیست. ایـن سـاده‌انگاری در تـاریخ معاصر بارها رخ داده. اینها در همان دفتر «سرمایه‌ی اجتماعی ایرانیان» آمده و کوتاهش اینکه چون در زمان قاجار آشنایی ایرانیان با اروپاییان هرچه بیشـتر شـد و ایرانیـان پـی بـه نیرومنـدی آنـان و درماندگی ایران بردند ، نخست گمان داشتند یک وزیر یا پادشاهِ کاردان می‌توانـد بـه درمانـدگیهای کشور چاره کند و بار دیگر بزرگی ایران را بازگرداند (فرضیه‌ی اصلاح کشور بدست مدیریت کاردان). لیکن سرگذشتهای پرافسوس شادروانان قائم‌مقام فراهانی و امیرکبیر خام بـودن چنـان اندیشـه‌ای را نشان داد. سپس کوشندگانی از وزیران و بزرگان کشور همچون حاجی‌میرزا حسـین‌خان سپهسـالار ، علی‌خان امین‌الدوله و پرنس مَلَکم‌خان خواستند با قانونها جلو خودکامگی پادشاه را بگیرنـد و گمـان داشتند گرفتاریهای کشور با گزاردن قانونهایی از میان خواهد برخاست (فرضـیه‌ی اصـلاح کشـور بـا قانونگزاری). ولی چون کوششهای ایشان هم نتوانست به دردها از ریشه چاره کند ، از این هم نتیجـه آن شد که تنها با گزاردن قانون دردهای کشور درمان نخواهد یافت.

«سپس هم اندیشه‌ی مشروطه‌خواهی پیدا شده و پس از جانفشانیهای بسیار در این کشـور روان گردیده.

مشروطه‌خواهان بیگمان بودند که چاره‌ی دردهای توده را پیدا کرده‌انـد. ... آن جـوش و خـروش ساختگی را که از مردم می‌دیدند این مصـرع بزبانهـا افتـاده بـود : «ایـن طفـل یکشـبه ره صدسـاله می‌رود». پیرمردها اندوه می‌خوردند که خواهند مرد و نخواهنـد دیـد آن روزی را کـه «ملـت نجیـب ایران در صف ملل مترقیه‌ی عالَم جا گرفته».

ولی این امیدها همه بیجا درآمد. مشروطه در ایران نه تنها این توده را براه پیشرفت نینـداخت ، خـود آن پیش نرفت و پا نگرفت و امروز در برابر چشمهاست که ما چه دستگاه رسوایی بنام مشروطه داریم.

از همان سالهای دوم و سوم مشروطه پیدا بود که کوششها و امیدها هدر رفته و مشروطه بـه درد این توده درمان نخواهد کرد. اینبود گروهی از کوشندگان از همان هنگام دچار نومیدی گردیـده خـود را کنار کشیدند. یک دسته‌ی دیگر روزنه‌ی امید دیگری پیـدا کـرده چنـین گفتنـد : «جامعـه چـون

بیسواد است و رشد سیاسی ندارد سرچشمه‌ی بدبختیها اینست. باید جامعه را باسواد گردانید. باید فرش و رخت خود را فروخت و دبستان برپا گردانید». بدینسان چشم امید بدبستانها دوختند.

در حالی که از این هم نتیجه‌ی وارونه پیدا شد. چهل سال بیشتر است وزارت فرهنگ برپا گردیده و کوششهای بسیار بکار رفته و کمترین نشانه‌ی بهبود در حال کشور و توده پدید نیامده بلکه راستش اینست که ما اگر درسخواندگان را رویهم‌رفته بگیریم و آنها را با روستاییانِ بیسواد در ترازو گزارده بخواهیم از دیده‌ی «شایستگی بزندگانی» بسنجیم بیگمان سنگینی در کفه‌ی روستاییان بیسواد خواهد بود. این یک داستانیست که فرهنگ بجای اینکه به شایستگی جوانان بیفزاید از آن می‌کاهد.

به هر حال از دبستانها هم چاره‌ای نشد. در اینجا بود که داستان صورت چیستان[=معما] پیدا می‌کرد. در اینجا بود که نومیدی همه را فرامی‌گرفت. در اینجا بود که عنوان بدست بدخواهان افتاده می‌گفتند : «این توده دِژِنره[=تباه] شده ، دردهایش درمان‌پذیر نیست». یک دسته تیشه را از ریشه زده می‌گفتند : «ایران از نخست هیچی نبوده». ». (انکیزیسیون در ایران بخش دوم ، ص۲، ۱۳۲۴)

«ما نیک آگاهیم که حیدر عمواُغلی‌ها و علی‌مسیوها و شریفزاده‌ها و میرزا جهانگیرها که بآن جنبش برخاسته بودند از حال گرفتاری ایران درمیان همسایگان نیرومندِ آزمند ناآگاه نمی‌بودند و در راه استقلال و آزادی این کشور به هرگونه جانفشانی آماده می‌بودند. چیزی که هست آنان در حسابشان در یک جا اشتباه می‌کردند.

آنان از گرفتاریها و آلودگیهای توده ناآگاه بوده می‌پنداشتند همانکه ریشه‌ی استبداد کنده شود و قانون اساسی و دیگر قانونها بکار افتد و دبستانها و دانشکده‌ها در هر شهری برپا گردد ، توده‌ی ایران براه پیشرفت افتاده پس از چند سالی بپای توده‌های فرانسه و انگلیس و آلمان خواهد رسید. آن پیشواز رویه‌کارانه[=ظاهرسازانه] که مردم در همه جا از مشروطه می‌نمودند و آن جوش و جنب سرسری که پدید آمده بود و از هر سو آوازهای «اتحاد» و «اتفاق» و «حب وطن» و مانند اینها برمی‌خاست ، آنان را فریفته‌ی خود می‌گردانید که از شادی بتکان می‌آمدند و به «استعداد ملت نجیب ایران» آفرینها می‌خواندند. ...

می‌باید گفت : مردان نیکنهاد سیاست بسیار خامی را دنبال می‌کردند». (در راه سیاست ، ص ۱۴ ، ۱۳۲۴)

اگر این جنب و جوشهای ناانجام را دنبال کنیم ، گذشته از گواههایی که از تاریخ ایران در بالا یاد شد ، می‌توان گواههای دیگری نیز آورد. مثلاً می‌توان از کوششهای شادروانان خیابانی ، میرزا کوچکخان جنگلی و محمدتقی‌خان پِسیان یاد کرد. آنها نیز همه آزادیخواه و غیرتمند بودند ولی

سرگذشتهاشان مایه‌ی افسوس است. با همه‌ی دلسوزی به حال کشور ، هیچ یک آلودگیهای مـردم را در خیزش و تلاشهایش بحساب نیاورده بود.

«این سه تن از مردان غیرتمند این کشور می‌بودند و هر یکی از راه دیگری بکوشش و جانفشانی برخاستند. هر کدام از آنان می‌خواست بنیادی گزارده نیرویی در دست کند و این توده را راه بـرد. هـر یکی اندیشه‌های سیاسی دیگری می‌داشت ، ولی آنها نیز خام می‌بود.

از آنرو نه تنها نتوانستند کاری را بانجام رسانند و جان خود را در آن راه باختنـد ، اثـری هـم از خـود بازنگزاردند و رنجهاشان همه بیهوده گردید. هر یکی با کشته شدن خود داغ دیگری بدلهای ما گزاشت.

هر سه‌ی ایشان این اشتباه را داشتند که از گرفتاری و آلودگی توده ناآگاه می‌بودند و باین مـردم خوشگمانی داشته امید تکان و جنبش بآنان می‌بستند. خامی ایشان بیش از همه از این راه بـود». (در راه سیاست ، ص ۳۶ ، ۱۳۲۴)

ما در اینجا می‌کوشیم سخن را هرچه کوتاهتر گزاریم. خوانندگان برای تفصیل ایـن موضـوعات کتابهای یادشده در بالا را بخوانند. باید گفت : در توده گمراهیها و آلودگیهایی هست که پادشاه نیک و وزیر دلسـوز و قـانون نوشـتن و «عدالتخانـه» و انتخابـات و پارلمـان برپـا کـردن و «کارخانـه‌ی آدمسازی» (مدرسه) ساختن ، به آنها چاره نتوانسته‌اند و نخواهند توانست. با ملی کردن نفت و بکـار انداختن پولهای هنگفت از فروش آن ، فروش گاز و مواد معدنی نیز گرفتاریها بجای خود خواهد ماند. زیرا ریشه‌ی آنها در جای دیگریست ، این نیست که گرفتاریها تنها به یک مانع بستگی دارد و بتوان با یک دستور ساده از میانش برداشت.

چنانکه گفته شد دسته‌هایی در این کشور ریشه‌ی هر گونه گمراهی و بدآموزی را کـه در مـردم می‌بینند از حکومت می‌شمارند و یا اگر از ریشه‌ی هزارساله‌ی آنها آگاهند ، گمان دارند جز با نیـروی حکومتی از میان برداشتنی نیست و اینست نتیجه آن می‌گیرند که تا این حکومت برانداخته نشود به آنها چاره نگردد. آنها یا ناکامی مشروطه‌خواهان و گُردانی چون شیخ محمد خیابانی ، میرزا کوچکخان و کلنل پسیان و علت آنها را نمی‌دانند یا آنکه گمان دارند آنها را لغزشهایی بوده که امروزیـان تکـرار نخواهند کرد.

اینست آنان به این گفته که باید تحولی در اندیشه‌ی مردمان پدید آید با یک روی سردی می‌نگرند و اندیشه‌های ما را از راستیها دور می‌شمارند. پیش خود چنین می‌اندیشند : بدانسان که مردم در سال ۵۷ بر حکومت شوریدند و آن را از دست شاه بیرون آوردند اگر «فرصتی» پیش بیاید باز توانند همان رفتار را با این حکومت کنند و چون اینها را برانداختند ، بخش بزرگی از گرفتاریهای کشور پایان یافته پس از آن به آلودگیهای توده و دیگر گرفتاریها به آسانی می‌توانند چاره کنند. برای این اندیشه‌ی خود نیز دلیل آورده می‌گویند : «مردم ناآزمودگیها و اشتباهات آن جنبش را اکنون می‌دانند و دیگر تکرار نخواهند کرد».

در حالی که ما گفتیم تا کوشندگان گرفتاریهایِ ما را نیک نشناسند و چاره به آنها را به روشنی ندانند و یک دسته از خردمندان و دلسوزان کشور بر سر آن یگانه (متحد) نشوند ، چون یک آرمان و اندیشه ندارند ، نیروهاشان رویهم نخواهد آمد و بجای کوشش به از میان برداشتن گرفتاریهای کشور ، بر سر هر پیشامدی به کشاکش و شکستن یکدیگر خواهند کوشید. آنگاه ، به فرض که بر سر برانداختن حکومت همدست و متحد شوند و داستان سال ۵۷ تکرار شود باز گرفتاریها بجای خود بازخواهد ماند. زیرا آلودگیهای توده (از جمله پراکندگیها و دسته‌بندیها ، شیعیگری و لاابالیگری) جز کمی از آن به حکومت بستگی ندارد.[۱] چنانکه شرحی از آن آمد و باز خواهد آمد.

۹ــ باید به آلودگیهای توده چاره کرد

جنبش پاکدینی از آغاز (۱۳۱۲) تا کشته شدن راهنمای آن (۱۳۲۴) پیاپی به گرفتاریها و درماندگیهای ایرانیان پرداخته. از دیدگاه اجتماعی و سیاسی آن جنبش بزرگترین گرفتاری ایرانیان را «دسته‌بندی‌ها» و «پراکندگی» (تفرقه) می‌شمارد. اگر ما روی همین نکته متمرکز بشویم ، هم گرفتاریهای توده‌ی خود را بهتر می‌فهمیم و هم به چاره‌ی کار نزدیک می‌شویم.

۱ـ برای آگاهی بیشتر از این زمینه ، کتابهای احمد کسروی و نیز دفتر «سرمایه‌ی اجتماعی ایرانیان» خوانده شود.

باید توجه داشت «پراکندگی» در اینجا اختلافهایی اساسی در میان مردمانست ، اختلافهایی در اندیشه و معنایی که به زندگی می‌دهند. همچنین اینکه دسته‌هایی از مردم به هـر عنـوان خـود را از دیگران جدا گیرند و در نتیجه دچار «دسته‌بندی»ها و «چندتیرگی»ها باشند.

«مردمِ پراکنده» مردمیند که از داشتن یک راه و یک آرمان در زندگی بی‌بهره‌اند. مردمیند کـه نمی‌توانند باهم متحد شوند. پراکندگی ، بیراهی و نداشتن یک آرمان مشـترک ، از موانـع سـرمایه‌ی اجتماعی یک توده است. از اینجاست که باید به «پراکندگی» توجه ویژه کرد و از آن پرهیزیـد. زیـرا زیانی که یک مردمی از سرمایه‌ی اجتماعی ناچیز و کم می‌بینند از شماردن بیرونست.

باید دانست پراکندگی نه «تفاوتها» میان افراد ، بلکه «تفرقه» میان آنهاست. وگرنـه «تفـاوت» در میان آدمیان ، آیین طبیعت بوده و همیشگی است. این در آیین طبیعت گزارده شده کـه آدمیـان گذشته از رنگ پوست و دیگر ویژگیهای جسمی و ظاهری در چیزهـایی ماننـد آرزوهـا ، تمـایلات و حساسیتها نیز متفاوت باشند. در نزد خرد ایـن تفاوتهـا بی‌زیانسـت. آنچـه بیمنـاک اسـت و مایـه‌ی دسته‌بندیها و تفرقه می‌گردد ، تفاوت در اندیشه و معناییست که به زندگی می‌دهند.

برای مثال یک دسته زندگی را نه تنها برای خود ، بلکه برای هم‌میهنان ، نه تنها برای زنـدگان بلکـه برای آیندگان نیز می‌خواهند و در آن راه می‌کوشند. از آنسو ، دسته‌هایی نیز هستند که چنین دیـدگاهی را باور ندارند. مثلاً معنای زندگی در نزد دسته‌ای این دم را خوش بودن و به گذشـته و آینـده نپـرداختن است. دسته‌ی دیگری هم هستند که جهان و زندگی را هیچ و پوچ دانسته ، آن را درخور خوشگذرانی هم نمی‌دانند. به باور آنها باید در این جهان ریاضتها کشید و مقامات طی کرد تا بخدا رسید. این دسـته‌ها هـر کوششی کنند تا هر کدام باور خود را دارد ، هرگز نمی‌توانند دست بهم دهند.

گرفتاریهای ایران با همه‌ی پیچیدگیش ، در شرح پیچیده نیست : یـک مردمـی دچـار بـدترین گرفتاریها هستند و می‌خواهند از منجلاب بدبختیها رهایی یابند. فرض کنیم همه می‌دانند گـره کـار کجاست. آیا گام نخست چنین کاری چیست؟! آیا نه آنست که باید همدست و متحد شوند تا بتوانند

در آن راه کوششهایی کنند؟! ولی مردم ایران همین گام نخست (همدستی یا اتحاد) را نمی‌توانند بردارند. چرا؟!.. زیرا چنانکه گفتیم ایرانیان مردمی پراکنده‌اند : در این کشور «هزار تن دارای یک راه یا یک مقصد نیستند و شما ده تن را که دارای یک اندیشه باشند در میان ایشان پیدا نتوانید کرد».

«**پراکندگی برای یک توده مرگست**». (۶۰۸۴۸۶ ، آبان ۱۳۱۹)[1]

«بدانید ای ایرانیان! **شما را پراکندگی بیچاره و درمانده گردانیده**». (پرچم روزانه ۱۳۲۱/۵/۸)

«هلا ای مردم ایران! گوش باز کنید و بشنوید : چنین توده‌ای شایای زندگی نیست. گوش باز کنید و بشنوید : بدانسان که زهر آدمی را کشد ، گلوله مغز را درهم شکند ، بمب سراها را از بیخ کند ؛ این پراکندگی و چندتیرگی ، و این بیراهی و بی‌آرمانی نیز یک توده را خوار و زبون گرداند. گوش باز کنید و بشنوید : **مایه‌ی بدبختی شما این پراکندگی و بیراهیست**. شما خودتان خود را بدبخت گردانیده‌اید». (۷۰۳۲۲۵ ، شهریور ۱۳۲۰)

۱۰ـ بزرگترین علت درماندگی ایرانیان

«شما اگر می‌خواهید علت زبونی و بدبختی خود را بدانید من آن را شرح می‌دهم. شما آیا می‌دانید که در این کشورتان در میان بیست‌ملیون مردم چند گونه **پراکندگی و دسته‌بندی** هست؟!. از یکسو دسته‌بندی کیشها ، از یکسو دسته‌بندی زبانها و نژادها ، از یکسو دسته‌بندی ایلها. در یک کشور کوچکی چهارده یا پانزده کیش هست. پنج یا شش زبان و نژاد هست[2] ، هفت یا هشت ایل بزرگ هست[3] ، و هر یکی از اینها برای خود آرمان جدایی و سیاست جدایی می‌دارند و هیچگاه دل با دیگران پاک نمی‌دارند.

سنی ، شیخی ، متشرع ، بهائی ، علی‌اللهی ، کریمخانی ، صوفی ، جهود ، مسیحی ، زردشتی ، اسماعیلی ، کرد ، آسوری ، ارمنی ، ترکمن ، بختیاری ، قشقایی ، عرب ، لر ، بوئراحمدی ، شاهسون ،

۱ـ کدهای شش رقمی جای نوشتار را در مهنامه‌ی «پیمان» نشان می‌دهد. رقم نخست از دست چپ سال پیمان ، دو رقم پس از آن شماره‌ی مهنامه و سه رقم آخر صفحه‌ی آن شماره را نشان می‌دهد. مثلاً در اینجا صفحه‌ی ۴۸۶ شماره‌ی ۸ پیمان سال ششم نشان داده شده.

۲ـ اینجا زبانها و نژادهای مهم شمارده شده. وگرنه زبانها و نیمزبانها در ایران بسیار بیشترست.

۳ـ ایلهای کوچک بیشمارند. برخی سازمانهای ایرانی و بیگانه فهرستهایی از آنها فراهم آورده‌اند. یک فهرست میانگیر از آنها را در این نشانی می‌توان دید : https://www.ashayer.ir/index.aspx?pageid=160

هزاره هر یکی نامیست که زیر آن یک سیاست و یک آرمان جدایی خوابیده است.[1]

شما اگر اینها را نمی‌دانید که باید گفت از حال توده‌ی خود ناآگاهید ، و اگر می‌دانید باید دریابید که یک علت بزرگ زبونی و بدبختی شما همین می‌باشد. **یک توده‌ی پراکنده‌ی اینچنانی ناگزیر است که زبون و لگدمال باشد.** بیگانگان این دریافته‌اند که شما یک مردم پراکنده‌ای می‌باشید و هیچگاه نخواهید توانست دست بهم داده یک نیرویی پدید آورید اینست پروایی از شما نمی‌نمایند و در زیر پا لگدمالتان می‌گردانند». (پرچم روزانه ۱۳۲۱/۸/۲۸)



۲۱ــ دسته‌هایی درون و بیرون کشور ، ایران را ایرانستان می‌خواهند

این پراکندگی بیشترش از اندیشه‌های پراکنده است. اندیشه‌های پراکنده نمی‌گزارد آن «گام نخست» در راه چاره به آلودگیها و گرفتاریهای کشور برداشته شود. این را نه تنها بیگانگان بلکه حکومت نیز نیک دریافته. از رهگذر پراکندگیِ اندیشه‌ها ، این مردم یک آرمان مشترکی هم ندارند تا باری بر سر آن گرد هم آیند. شما اگر از ده تن بپرسید چه آرمانی بسر دارند و یا برای ایران چه راهی را مناسب می‌دانند ، دور است که سه تن از ایشان یک آرمان داشته باشند.

اینکه مردم ایران نه یک آرمان بلکه دهها آرمان بسر دارند ، اینکه دچار چنددستگی و کشاکشند و هر دسته‌ای راهی جدا برای خود در پیش گرفته ، کسانی چنین می‌دانند که اینگونه کشاکشها

۱ـ پس از رواج فضای مجازی اینگونه دسته‌بندیها بیشتر بچشم آمد. آنچه درخور اهمیت است آنکه اینهـا هشـتاد و انـد سـال است به مردم یادآوری و هشدار داده شده.

همیشه باید بود و چاره‌ای هم ندارد. در حالی که همینْ سدِ راهِ اتحاد و همدستی ایشان است. با چنین حالی آیا در این کشور جز کشاکش و همدیگر را فرسودن چه چیزی فرمانروا تواند بود؟!

هستند کسانی که اندیشه‌های پراکنده را عیب یا گرفتاری نمی‌دانند. چه‌بسا دوسخنی (اختلاف عقیده) نمایندگان مردم در پارلمانهای کشورهای دمکرات را ملاک می‌گیرند. حال آنکه چنان دوسخنیهایی درخور سنجش با پراکنده‌اندیشی در میان مردم نیست. زیرا چنددستگی در میان یک توده سبب کاهش سرمایه‌ی اجتماعی در آن کشور می‌گردد. حال آنکه نمایندگان پارلمان در اندیشه‌های بنیادی (مثال : مواد قانون اساسی) همسخن و هم‌اندیشه‌اند. در همان پارلمان ، در یک فراکسیون هم ناهمداستانی میان نمایندگان دیده می‌شود ولی این به معنی دسته‌بندی کردن و به ضد همدیگر کوشیدن نیست. هرچه هست وظیفه‌ی نمایندگی جز پیروی از یک سیاست نیست : کوشیدن به سود کشور و مردم. آیا بودن چهارده کیش در میان ایرانیان به معنی پیروی از یک سیاست است؟!. آیا این کیشها بسود ایران می‌کوشند؟!

یک دسته که دست بهم داده می‌خواهند برای کشورشان بکوشند باید راهشان تا تواند بود هموار باشد که در جایی درنمانند. چنین دسته‌ای می‌باید نخست در زمینه‌ی نوع حکومت اندیشه‌هاشان یکی باشد و حقایق در این باره را نیز بدانند.

۱۱ــ آنچه کمبودش بسیار حس می‌شود

هستند کسانی که ریشه‌ی بدبختیهامان را نه در پراکنده‌اندیشی بلکه در جاهای دیگر نشان می‌دهند. به دو گفتگوی زیر توجه کنید :

«یکی از آشنایان بنزد من آمده چنین می‌گوید : «شما اندیشه‌های پراکنده و گمراه را علت بدبختی ایرانیان می‌شمارید. بعقیده‌ی من اساس اخلاق است. اگر اخلاق توده را تصفیه کنیم بهمه‌ی دردها چاره خواهد شد». گفتم : تفاوت در آنجاست که شما نافهمیده سخن می‌گویید و ما فهمیده. من از شما می‌پرسم : اخلاق را چگونه تصفیه خواهید کرد؟!.. آیا راه آن چیست؟!.. شما این نمی‌دانید

که راه تصفیه‌ی اخلاق نیز درست گردانیدن اندیشه‌هاست. این اندیشه‌های پست و پراکنده ، **این سخنان بیپا و بیخردانه که کتابها و مغزها را پر کرده یکی از نتیجه‌های آنها پستی خویها**[=اخلاق]**ست.** ما بیهوده نمی‌گوییم : سرچشمه‌ی بدیها اینهاست.

اخلاق نیک و بد هر دو در نهاد آدمی نهاده شده و اینست آدمی نیکخو و بدخو هردو تواند بود. باین معنی که اگر کسی دارای اندیشه‌های عالی بود و بحقایق زندگانی آشنا گردید ناگزیر اخلاق پست او ناتوان می‌گردد و از آنسوی خویهای نیکش نیرو گیرد ، و برعکس اگر کسی دچار اندیشه‌های پست و بدآموزیهای بیمغز گردید ناچار خویهای پستش نیرو یابد و خویهای ستوده‌اش سست و ناتوان می‌گردد. این چیزیست که با دلیل علمی نشان توان داد ولی در اینجا فرصت چنان کاری نیست. اینکه ما تاکنون از اخلاق گفتگو نکرده‌ایم برای همینست که نخواسته‌ایم آهن سرد بکوبیم. برای آنست که دانسته‌ایم **تا اندیشه‌ها اینست که می‌بینیم امیدی به نیکی خویها نتوان بست».**
(پرچم روزانه ۱۳۲۱/۵/۱۰)

«روزی ملایی با من می‌گفت : «پیش از این مردم ایمان داشتند و کارها رو براه می‌شد و حالا که ندارند کارها نیز مختل است». گفتم : ایمان چیست؟!.. تو ایمان چه چیز را می‌گویی؟! درماند و خاموش ایستاد. گفتم : مردم که ایمان داشتند چه شد که ایمانشان را از دست دادند؟!.. پاسخی نتوانست. گفتم «ایمان کلمه‌ایست عربی ، بمعنی باور داشتن بیک چیزی و گرویدن بآنست ، و این باور داشتن و گرویدن هنگامی سودمند است که کسانی به راستیها گروند ، وگرنه همان ایمان مایه‌ی صد بدی تواند بود. چنانکه همان مردمی که شما از آنان گله‌مندید ایمان دارند و این بدیها نتیجه‌ی ایمان آنهاست.

دیدم بدبخت نمی‌فهمد و می‌گوید : «چطور اینها ایمان دارند؟!.. اینها اگر ایمان داشتند و از آتش جهنم می‌ترسیدند انبارداری[= احتکار] می‌کردند؟!..» گفتم مگر ایمان تنها از آتش دوزخ ترسیدنست؟!. من بتو شرح دادم که ایمان گرویدن و دل بستن بیک چیزیست و این انبارداران و گرانفروشان هر کدام به چیزهای دیگری گرویده‌اند و دل بسته‌اند. یک دسته از ایشان حاجیها و مشهدیهای مقدسند که شما ملایان بآنان یاد داده‌اید : «هر کس بزیارت برود همه‌ی گناهانش آمرزیده می‌شود» ، یاد داده‌اید «مَنْ بَکی اَوْاَبکی اَوتَباکی وَجِبَتْ لُه الْجَنّة»[1] ، یاد داده‌اید که چون یکی از آنان بزیارت می‌رود فرشتگان به پیشواز او می‌آیند و از دیدن او شادمان می‌گردند ، یاد داده‌اید که از هر راهی که پول بدست آورد بیاورد همینکه خمس و مال امام و زکاتش را جدا کرد و بدست یک مجتهدی (بویژه که مجتهد نجف باشد) سپرد و برای احتیاط مبلغی نیز بعنوان رد مظالم داد

۱ـ هر که بگرید یا بگریاند یا خود را گریان نماید بهشت بر او واجب شود.

مالش پاک گردیده و دیگر باکی باو نیست ... اینها را شما بآنها یاد دادهاید و آنها باینها ایمان دارند. اینست با یک دل آسوده و بیباک انبارداری می‌کنند و بگرانفروشی می‌پردازند.

یک دسته‌ی دیگری آن کسانیند که در روزنامه‌ها پیاپی خوانده‌اند زندگانی نبرد است. آدم باید زیرک باشد و پول دربیاورد. تمدن امروزی بروی پولداری گزارده شده است. امروز دیگر بی‌اتومبیل نمی‌توان زیست. امروز باید برای شب‌نشینی رختی و برای روزنشینی رختی داشت ، باید آداب تمدن را یاد گرفت. بمن چه دیگران ندارند. بمن چه بآنها سخت میگذرد ، همیشه ناتوان باید لگدمال گردد. ببینید خود طبیعت چه کار می‌کند؟!. آنها نیز باینها ایمان دارند و از روی باور و گرویدنست که پروای کسی را نکرده گرانفروشی می‌کنند.

یک دسته‌ی دیگر جهودانند که می‌گویند دین حق جز دین موسا نیست و بآن کیش کهن فرسوده‌ی خود ایمان دارند و چون در همه جا خوارند و از سرفرازیهای جهان بی‌بهره می‌باشند جبران آن را با پول‌اندوزی می‌کنند. اینها را نیز ایمانشان ببدیها واداشته.

یک دسته‌ی دیگری بهائیند که دشمنی با ایرانیان کردن و زیان رسانیدن را ثواب می‌دانند و بسیار شگفت است که شما بخواهید گرانفروشی نکنند.

یک دسته‌ی دیگری صوفیانند که چون سر بفلان مرشد سپرده‌اند خود را در رستگاری می‌شناسند و پس از مرگ جز بهشت جایی برای خود نمی‌انگارند و هیچ جهت ندارد که گرانفروشی نکنند. جهت ندارد که پول نیندوزند و بمرشد نفرستند. اینها همگی از روی ایمان کار می‌کنند.

شما می‌بینید که در چنین هنگامی کردها خواربار را کشیده می‌برند و بدیگران می‌فروشند. چرا این کار را می‌کنند؟ برای آنکه آزار کردن بشیعه را ثواب می‌شمارند. آنها نیز با ایمان رفتار می‌کنند».[1] (پرچم روزانه شماره‌ی ۲۴۹ ، ۱۳۲۱/۹/۱۰)

باید دانست جُستار سرمایه‌ی اجتماعی در یک کشور که دانشمندان علوم اجتماعی در سه دهه‌ی گذشته به آن پروا داشته‌اند با آرمان مشترک ، اعتماد ، اتحاد ، همبستگی ، احترام به یکدیگر ، مهربانی ، حسن نیت و تعهدشان به یاری رسانیدن به اعضای سازمان (یا اجتماع) وابستگی تنگاتنگی دارد. رویهمرفته اندازه‌ی سرمایه‌ی اجتماعی با نیکیهای یک توده نسبت مستقیم و با بدیهای آن نسبت معکوس دارد. آن را «چسبی» شمارده‌اند که افراد اجتماع را به یکدیگر همبسته و متحد نگاه

۱ـ یک دسته‌ی دیگری که امروز به آنها افزوده شده‌اند کسانیند که از رهگذر کتابها و کلاسهای «موفقیت» به این ایمان رسیده‌اند که «موفقیت» همدوش «پولسازی» است و اینست برای «موفق» شدن از روی ایمانشان به یگانه چیزی که می‌کوشند پول اندوختن می‌باشد.

می‌دارد و از سوی دیگر همچون «روغنی» شمارده‌اند که چرخدنده‌های ماشینِ اجتماع با آن روغنکاری می‌شود تا همبستگی و همدستی اعضا روانتر گردد. با اندک اندیشه‌ای می‌توان این دریافت که پراکندگی در یک توده از سرمایه‌ی اجتماعی او می‌کاهد. چنانکه گفتیم اینها در دفتر «سرمایه‌ی اجتماعی ایرانیان» به تفصیل شرح داده شده.

ما در اینجا تنها به یک دیباچه‌ی کوتاهی بس می‌کنیم.

پس از آنکه دانستیم پراکنده‌اندیشی مادر گرفتاریهای ایران است ، این پرسش پیش می‌آید که آیا پراکنده‌اندیشی چاره دارد؟! می‌گوییم : بیگمان دارد. همه‌ی کوششهای پاکدینی از آنجاست که «راه چاره» را هرچند ناهموار ولی گشاده می‌بیند. چنین می‌داند که برای بیرون آمدن از درماندگی ، مردان و زنانِ خردمند و دلسوز به اندازه‌ی نیاز در کشور هست. وگرنه یک دم کوشیدن در این راه بجا نمی‌بود. پراکنده‌اندیشی نه تنها چاره دارد ، جای هیچ نومیدی نیز در آن باره نیست.

باید دانست راه چاره به پراکندگی اندیشه‌ها یک چیز بیش نیست : بازنمودن حقایق و روشن گردانیدن آنها. زیرا بر سر حقایق (نه پندارها و ناراستیها) است که نیکخواهان و دلسوزان یک توده گرد آمده آرمان و اندیشه‌هاشان یکی شده و یک دسته‌ی نیرومند امیدانگیزی را پدید آورند. سود دیگر بازنمودن حقایق آنست که باعث کنار رفتن اندیشه‌های گمراه و پوچ می‌گردد و سومین سود آن اینکه اندیشه‌های مردم را به یکدیگر نزدیک می‌گرداند و این مایه‌ی افزودن به سرمایه‌ی اجتماعی و آسانی همدستی می‌گردد.

رویهم‌رفته حقایق در زندگی همانند استانداردها در فنون و مهندسیها است. همچون قانونهای دانشی می‌باشد که دانشمندان همه بر سر آن همداستان و همزبانند و در آن باره هرگز دچار دوسخنیها نمی‌گردند.

یکی از حقایقی که هر توده‌ای باید بداند اینست : «**یک مردمی تا خود نیک نباشند از جهان نیکی نبینند**». همچنین باید دانست : «**سرگذشت هر مردمی و پیشرفت ایشان بیش از همه**

نتیجه‌ی حال و رفتار آنانست» و **«در جهان هر مردمی از زندگانی آن بهره‌ای را می‌برند که شاینده‌ی آنند»**. پس یک مردمی نخست باید بخود پردازنـد و خـود را از بـدیها و آلودگیهـا پـاک گردانند تا شاینده‌ی یک حکومت کارآمد و زندگانی سزنده‌تری گردند.

۱۲ـ نیروی شگرفی که در نیک بودن هست

گفتگو از راه چاره به گرفتاریهای کشور می‌کردیم. ولی باید در اینجـا انـدکی درنـگ کـرد و از نیـک بودن و نیک گردیدن سخن راند. آیا خواست از نیک گردیدن چیست؟!.. باید بیاد آورد که چون از بدیهای حکومت گفتیم ، همانجا به آلودگیهای مردم نیز اشاره‌هایی کردیم و این نشان دادیم که مانند همان بدیها را خود نیز داراییم. همچنین این گفتیم که ، مردمی با چنین بدیها و آلودگیها تا تحولی نیابنـد بـه جـایی نرسند اگرچه سالها و دهه‌ها نیز بگذرد.

بیشتر نیکیها چیزی جز دوری جستن از بدیها نیست. برای مثال به این بیندیشید که راننـدگان ایرانی همه آیین‌نامه را خوانده و کمابیش می‌دانند. آیین‌نامه در راننـدگی همچـون حقـایق اسـت در زندگی. برای چند دقیقه فرض کنید رانندگان ایرانی بجای رفتار کنونی ، همـه بکوشـند درسـت و از روی آیین‌نامه رانندگی کنند. از سودجویی و خلافکاری در رانندگی دوری کنند. به همـدیگر احتـرام بگزارند ، دلسوزی و مهربانی نشان دهند و راه به هم دهند. اگر چنین شود توده را سـودهای فراوانـی خواهد بود. از جمله اینکه از آسیبهای جانی و پولی بسیار کاسته خواهد شـد. دلهـای مـردم بـه هـم نزدیک شده و بخش بزرگی از دشواریهای رانندگی از میان خواهد برخاست. بلکه زندگانی که با حـالِ کنونیِ رانندگی ما به کینه‌ها و سردی دلها می‌انجامـد ، از آن تـأثیر گرفتـه بـا دلسـوزی و مهربـانی دلپذیرتر خواهد شد.[1]

چنان رفتار ستوده و بافرهنگی به مردمـی کـه نومیـدیها دلهاشـان را فراگرفتـه و درمانده‌شـان

۱ـ در این دو کلیپ به نشانیهای پایین در کانال پاکدینی ، بی‌نظمی در رانندگی و یک نمونه از آلودگیهای توده را توانید دید :
https://t.me/pakdini/24078 ، https://t.me/pakdini/24083

گردانیده ، امیدها خواهد داد. مردم نه تنها امید به رانندگیِ ایمن ، نیز امید به زندگی آسوده‌تر و خوشتر را بازخواهند یافت. به نیروی نیکیها و نیرویی که دارایش بودند ولی از آن بهره برنمی‌داشتند پی خواهند برد. خواهند دانست که چنین نیکرفتاریها نه تنها در رانندگی بلکه در بسیاری از شئون زندگی تحولی را پدید خواهد آورد. تحولی که هرچه گسترده‌تر و ژرفتر گردد ، بهره‌شان از خوشی و آسایش بیشتر خواهد بود.

گمان نمی‌رود کسی با این مخالف باشد که برای برداشتن گامهای بزرگ فیروزی باید نخست گامهای کوچکی را فیروزانه برداشت تا نوبت به گامهای بلند هم برسد. زندگانی مردان و زنان بزرگ ایران و جهان جز این نشان نمی‌دهد که آنها پیش از دست یافتن به فیروزیهای بزرگ ، نخست به کارهای کم‌بهاتری پرداخته در آنها فیروزیها بدست آورده‌اند. درباره‌ی توده‌ها نیز همین را توان گفت : اگر گامهای کوچک را فیروزانه بردارند ، آنگاه در گامهای بزرگ نیز امید به فیروزیشان بیشتر باشد.

رانندگی یک مثال بود. در بسیار زمینه‌ها باید راه نیکی پیمود و از بدیها بازایستاد. مثلاً با هرچه جز راستی است همراهی نکنند. برای مثال می‌گوییم : از زمانی که حکومت ملایان بر سر کار آمد ، یک رشته واژه‌ها ، عبارتها ، شعارها ، معنیها و مراسم رواج یافته که جز سخنان و کارهای پوچی نیست. مثلاً اینکه «راه قدس از کربلا می‌گذرد» ، یا «راه‌پیمایی اربعین عبادت بزرگی است». اینکه به روز پانزدهم شعبان توجه بسیار شود و برایش مراسم تازه‌ای اختراع گردد. اینکه بجای «آقا» و «خانم» که پیشتر رواج داشت ، همدیگر را «حاج‌آقا» و «حاج‌خانم» بخوانند. اینکه نذریهای باشکوه در روزهای محرم بدهند و دسته‌های انبوهی از مردم نیز با قابلمه‌هاشان صف ببندند ، و مانندهای آن که بسیار است ، اینها چیزهایی نیست که مردمی که خواهان حکومت بهتر و زندگانی آزادتری هستند بی‌پروا از کنارش بگذرند یا اینکه با رواج‌دهندگان آنها (حکومت ملایان) همراهی کنند.

همینکه به این بیهوده‌کاریها بی‌پروا باشند و بکوشند جز با نیکیها زندگانی بسر ندهند خود سودهای بزرگی را درپی خواهد داشت. مثلاً رفته‌رفته این نتیجه بدست خواهد آمد که یک دسته از

مردم از این سخنان و مراسم فریب‌آمیز دوری کنند. یک دسته‌ای پدید می‌آیند که با دوری جستن از آن کارهای فریب‌آمیز ، از دیگران بازشناخته می‌گردند و چون رفتارشان نیک است نیکخواهان به آنها خواهند گرایید. چنان دسته‌ای همه جویای نیکیها و پایبند به دور ماندن از فریبهای حکومت و درپی یاد گرفتن و آموختن «حقایق زندگی» خواهند بود (در این باره شرح کوتاهی نیز از تاریخهای انگلستان و هندوستان خواهد آمد).



۲۲ـ همراه شدن برخیها با فریبکاریهای ملایان



۲۳ـ بیهوده‌کاریهایی که جز یاد دادن ریا و گمراه گردانیدن مردم سودی ندارد.



۲۴ـ این صف برای دریافت نذری است. آیا اینان مستمند یا گرسنگانند؟!



۲۵ـ حکومت چه نیک ، چه بد ، مردم باید حقایق زندگی را

بدانند و درپی‌اش باشند تا فریب نخورند.



۲۶ـ حکومت چه نیک و چه بد ، مردم باید حقایق زندگی را

یاد گیرند که به دام فریبکاران نیفتند.

همچنین وظیفه‌ی کوشندگان سیاسی است که مردم را با حقایق آشنا گردانند.

نه آنکه دمادم در اندیشه‌ی تحریک احساسات باشند.

۱۳ـ چگونه توده‌هایی توانستند بر پراکندگی چیره گردند؟!

یک رشته از قانونها برای آسانی کارها و آسایش توده گزارده شده. چون هرج و مرج و بی‌پروایی به میهن رواج گرفته دسته‌هایی از مردم همان قانونها را نیز رعایت نمی‌کنند. آری ، یک رشته نیز نه بسود مردم بلکه بسود یک مشت دزد و تاراجگر یا سرکوب و کشتنِ آزادگی گزارده شده. اگر دسته‌ای از مردم بدانسان که گفته شد در رفتار (نه در گفتار) راه نیکی و رعایت قانونهای مردمی را پیش گیرند در دیگران اثر خواهد کرد. همه در هر کاری سود توده را بدیده خواهند گرفت. از هرچه مفتخواریست پرهیز کرده تا توانند بکارهای مشروع ـ کارهایی که توده را از آن سودی می‌باشد ـ خواهند پرداخت. به معنی میهن بیشتر خواهند اندیشید و براستی میهن‌پرستی پیشه خواهند کرد. چنان دسته‌ای با یکدیگر همبستگی یافته خواهند توانست به همدستان خود هرچه بیشتر بیفزایند. کم‌کم میانشان هم‌اندیشگی و هم‌سخنیها فزونی خواهد گرفت. چنین دسته‌ای از مردم رفته‌رفته یارانِ وفادار همدیگر خواهند گردید. مایه‌ی امید مردمان خواهند بود. امید و سرمایه‌ی اجتماعی مردم رفته‌رفته فزونی خواهد گرفت. همچنین به یک آرمان مشترکی دست خواهند یافت.

باید بیگمان بود که این کار یک جوش و جنبی پدید خواهد آورد. از این راه ، آن دسته خود را برای برداشتن گامهای بزرگتر آماده خواهد گردانید. اگر این گامها برداشته شود سودهای دیگری نیز از این کار خواهد بود که در اینجا به آنها نمی‌پردازیم.

اینها پنداربافی نیست. سخنان شاعرانه هم نیست. جز اینکه خرد چنین جنبشی را شدنی و یگانه راه می‌شمارد ، تاریخ نیز به درستی آن گواهها دارد. ما چهار گواه برای آن در اینجا می‌آوریم. نخستین آنها جنبش مِتُدیستها در سده‌ی هجدهم در انگلستان است.

مُنتِسکیو فیلسوف فرانسوی درباره‌ی بدیهای انگلستان در آن سده چنین می‌نویسد : «اینجا نه تنها خودِ شرف و پرهیزکاری نیست بلکه اندیشه‌اش نیز در مغزها نیست». مستی یکی از عیبهای همگانی است. توانگران باده‌های گرانبها از کشور پرتغال وارد می‌کردند و مردم عادی هر شب با اندک پولی عرق جین می‌خریدند. در این مردم که دچار بیماریهای قمار و دیگر بدکاریها بودند ، تو گویی

اندیشه‌ی میهن‌پرستی نیز نابود گردیده بود. ... لرد چِسترِفیلد یکی از سیاستگران که دوست ولتر و منتسکیو بود با اندوه فراوان می‌نویسد : «گذشت! ما دیگر توده‌ای (ملت) بشمار نمی‌آییم!».[1]



۲۷ـ منتسکیو (Montesquieu)

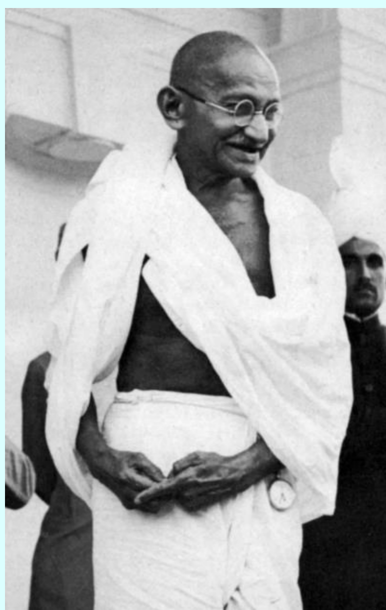
در چنین توده‌ی آلوده‌ای ، متدیستها در کوچه‌ها ، گذرگاهها ، کشتزارها و معدنها به مردم پند دادن آغاز کردند و آنها را به مسیحیگری بازخواندند. کوششهای متدیستها را باید در تاریخ خواند. گذشته از ریشه‌کن گردیدن آلودگیهای سده‌ی هجدهم توده‌ی انگلیس ، از دیگر نتیجه‌ی کوششهای آنها ، برافتادن برده‌فروشی و نیز رواج زندگی «میانه‌روانه» ، «نوع‌دوستی» و بیداری انگلیسها را نوشته‌اند. این جمله که درباره‌ی نتیجه‌ی کوششهای آنها نوشته‌اند شنیدنیست :

«درپی کوششهای متدیستها ، بسیاری از آلودگیهای آن سده در انگلیس ریشه‌کن شد ، زیرا صدها هزار نفر مسیحی شدند. قلب آنها تغییر کرد ، همچنان که اندیشه و نگرش آنها تغییر کرد ، و بیشتری از توده نیز تأثیر پذیرفتند».

دومین گواه ، جنبش ناخونریزانه در هندوستان به راهبری گاندی بزرگ است. گاندی با پیش

۱ـ آلبر ماله و ژول ایزاک : تاریخ قرن هجدهم ، انقلاب کبیر فرانسه و امپراتوری ناپلئون ، ترجمه‌ی رشید یاسمی ، کتابهای جیبی ، تهران ۱۳۶۲ ، ص ۵۱. (نقل به معنی)

کشیدن روش «ساتیاگراها»[1] (نبرد در راه راستی) کوشید هندویان را با نیکرفتاریها آشنا و به خویشتنداری خوگیر گرداند. آموزاکهای (تعلیمات) ساتیاگراها روانهاشان را نیرومند و آمادهی جانفشانی در راه میهن می‌گردانید. او این کار را با نوشتارهایش در هفته‌نامه‌ی «دیدگاه هندی» و در «زیستگاه فینیکس» در آفریقای جنوبی آغاز کرد و سپس در روزنامه‌های دیگر و نیز در «ساتیاگراهاآشرام» در هندوستان دنبال کرد. انبوهی را با این روش پرورد و آزموده گردانید. بدینسان از آنها لشکری پدید آمد که توانستند در برابر انگلیسها همدست و پافشار بی‌هیچ سلاحی ایستادگی کنند و سرانجام استقلال خود را بدست آورند (۱۹۴۷).

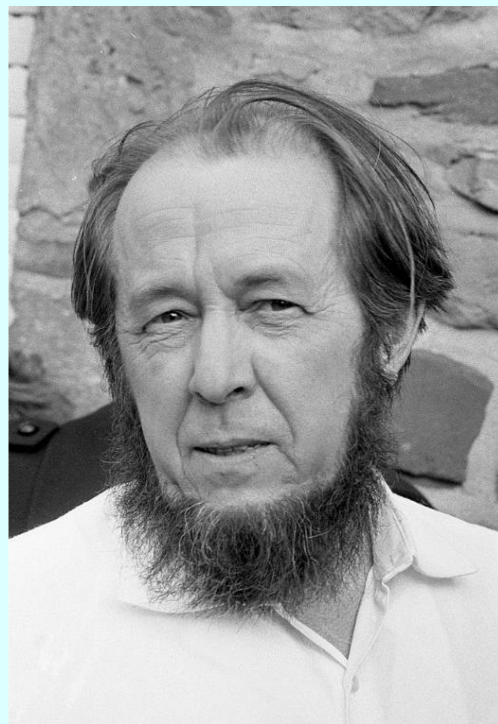


۲۸ـ گاندی

سومین و چهارمین گواهها سخنان سولژنیتسین نویسنده‌ی «ناخشنود» شوروی و هم‌آوازِ او «واتسلاو هاول» نویسنده‌ی چک است که به ریاست جمهوری آن کشور نیز رسید. هر دو برآنند که نخستین کوشش برای ناتوان ساختن حکومتهای آلوده و خودکامه اینست که مردم خود را از دروغ و ظاهرسازیها دور نگاه دارند. هاول انگشت بر مسئولیت اخلاقی و غیرت مردم می‌گزارد. او برآنست که مردم نباید منفعل بمانند ، بلکه باید فعالانه در پدید آوردن جامعه‌ای عادلانه‌تر و آزادتر همدستی

۱ـ خود گاندی معنی ساتیاگراها را چنین می‌نویسد : پایبند حقیقت بودن و به نیروی حقیقت باور داشتن.

کنند. پیام او روشنست : تغییر از فرد شروع می‌شود. او با راستیها زیستن و از دروغ و فریبکاریها دوری جستنِ مردم را گونه‌ای از ایستادگی در برابر حکومت خودکامه می‌شمارد. حکومتی که دوست دارد مردم ریاکار باشند و هرچه هست با فریبکاریهای او همراهی کنند.



۲۹ــ آلکساندر سولژنیتسین (Aleksandr Solzhenitsyn)



۳۰ــ واتسلاو هاول (Václav Havel)

از کسانی که چنین گامهایی را بی‌سود و بیهوده پنداشته تنها دم از تغییر حکومت می‌زنند باید پرسید : مردمی که این گامها را برندارند چگونه می‌توان امید داشت که بیکبار گام بسیار بزرگی برداشته حکومت را دیگر گردانند؟!. این جدا از آنست که نشان دادیم ، اگر بفرض چنان کاری نیز از دستشان برآمد باز تازه آغاز گرفتاریها و بدبختیهاست.

باید راستی را گفت : این کسان تنها می‌کوشند دست خودشان به حکومت برسد و کاری به تربیتِ مردم ، و یاد گرفتن مردم حقایق زندگی را ندارند. بلکه بهتر آن می‌دانند که ایشان به همین حالی که هستند باشند ، آرمانشان این نباشد که شاینده‌ی همگامی با توده‌های پیشرفته‌ی جهان گردند و اگرهم پس از چندی از کرده‌ی خود پشیمان گردیدند ، آنها را چه باک که به خواست خود رسیده‌اند.

۱۴ــ یک مردمی برای پیشرفت باید دارای یک آرمان یا خواست مشترک باشند

تا اینجا نخست حقیقتی که از آن سخن راندیم این بود : «یک مردمی تا خود نیک نباشند از جهان نیکی نبینند». حقیقت دوم آنکه یک مردمی باید دارای یک آرمان یا خواست مشترک باشند.

«یک دسته مردم ، چه صد تن و چه هزار تن و چه بیست‌ملیون تن ، باید یک مقصد مشترکی داشته باشند تا با هم یکی گردند و با هم مهربان باشند ، و چون مقصود مشترکی نبود ناگزیر زندگانی می‌رود بروی شخصیت[فردیت] ؛ نتیجه این می‌شود که هر کسی جز خود دیگران را بد داند و زباندرازی کند و بدرفتاری نماید ، و اگر کسی را بهتر و آراسته‌تر از خود دید با او حسد ورزد و دشمنی کند. این یکی از گرفتاریهاست. ما امروز در ایران صد درد داریم و یکی از عمده‌ترین آنها همین نبودن یک **مقصد مشترک** (یا آرمان) می‌باشد». (پرچم روزانه ، ۱۳۲۰/۱۱/۱۵)

گفتیم چاره‌ی پراکندگیِ اندیشه‌ها جز بازنمودن حقایق و روشن گردانیدن آنها نیست. با بازنمودن حقایق آرمان مشترک نیز در یک توده پدید می‌آید. یکی از آن حقایق درباره‌ی شیوه‌ی حکومت است.



۳۱ــ آیا آرمان اینها با این پرچمهای رنگارنگ یکی است؟!
آیا از گرد هم آمدنشان نیرویی در دست خواهد بود؟!



۳۲ــ یک میهن و چندین آرمان ، چندین پرچم؟!
آیا اینان ایران را می‌خواهند یا ایرانستان را؟!

حکومتْ یا خودکامه (استبدادی) است یا دمکراسی. امروز کشورهای پیشرفته با دمکراسی راه می‌رود. دهه‌هاست که آخرین بازمانده‌های کشورهایی که با خودکامگی راه برده می‌شد ، دست از آن شسته این دانسته‌اند که در این روزگاری که زندگانی دیگر همچون گذشته ساده نیست و

پیچیدگیهای فراوان یافته ، کارِ فرمانروایی نیز نه چندان ساده است که بتوان با خودکامگی آن را راه بُرد و دچار لغزشهای بزرگ و بدبختی‌آور نشد.

در زمینه‌ی دمکراسی که بهترین شکل حکومت است ، ما دفتری بنام «معنی دمکراسی» از نوشتارهای روزنامه‌ی «پرچم» گرد آورده‌ایم که آن را نیز به خوانندگان پیشنهاد می‌کنیم. در هر حال ما همیشه خواستاریم که همه‌ی کارها از روی خرد و اندیشه باشد. ستودگی دمکراسی در این دفتر با دلیلها نشان داده شده. می‌ماند که کسانی گردن به خرد و دلیل نمی‌گزارند و بروی نادانیهای خود پافشاری می‌کنند. باید دانست که در کوششهای اجتماعی ، همگان شایسته‌ی یادگیری نیستند و ناچاریست که گروههایی در کنار مانند. نمی‌توان به همه پرداخت و معطل آنها شد.

گفتیم که سرمایه‌ی اجتماعی ما ناچیز است و اینست نیرویی نداریم. اینست نمی‌توانیم به خواستهامان برسیم. دنباله‌ی این جُستار در دفتر «سرمایه‌ی اجتماعی ایرانیان» آمده. در آنجا حقایقی را از نوشته‌های احمد کسروی آورده‌ایم که اگر به گوشها رسد ، بیگمان خردمندان و نیکخواهان کشور بر سر آنها گرد آمده و همدستی خواهند کرد. اینست سخن را در همینجا بپایان می‌رسانیم و این اندازه می‌گوییم که این گفتگو در آن دفتر دنبال شده و به نتیجه رسیده.

پایان

نوشته‌های همبسته با این دفتر

انقلاب چیست؟

انکیزیسیون در ایران

بدبختیهای توده و ریشه‌ی آن

حقایق زندگی

در راه سیاست

دین و جهان (بزبان عادی)

سرمایه‌ی اجتماعی ایرانیان

کار و پیشه و پول (بزبان عادی)

معنی دمکراسی

ورجاوندبنیاد (بزبان عادی)